



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مُرَجِنَةٌ وَجَهْمِيَّة

تَرْخِيصُ اسْمِ عَصْرٍ سَوِيٍّ

بِأَمْرِ مَجْلِسِ تَرْخِيصِ اسْمِ

بِأَمْرِ مَجْلِسِ تَرْخِيصِ اسْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرجئه و جهميه در خراسان در عصر اموي

نويسنده:

حسين عطوان

ناشر چاپي:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مرجنه و جهمیة در خراسان در عصر اموی
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	فهرست مطالب
۱۲	پیشگفتار
۱۶	بخش اول: مرجنه
۱۶	اشاره
۱۸	پیدایش مرجنه
۳۲	ماجرای مرجنه
۳۶	مرجنه ناب در خراسان
۳۹	مرجنه جبریه در خراسان
۸۳	بخش دوم: جهمیة
۸۳	اشاره
۸۵	روش جهم بن صفوان
۸۹	اعتقاد جهم بن صفوان
۹۶	یادداشتها
۱۰۱	پایان
۱۰۵	نامنامه
۱۲۷	درباره مرکز

مشخصات كتاب

سرشناسه : عطوان، حسين

عنوان و نام پديد آور : مرجئه و جهميه در خراسان در عصر اموي / حسين عطوان؛ ترجمه حميدرضا آژير

مشخصات نشر : مشهد: بنياد پژوهشهاي اسلامي، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهري : ص ۱۰۲

شابك : ۹۶۴-۴۴۴-۴۵۹-۰۴۵۰۰ريال ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۴۵۹-۰۴۵۰۰ريال

يادداشت : عنوان اصلي: المرجئه و الجهميه بخراسان في العصر الاموي.

يادداشت : كتابنامه به صورت زيرنويس

موضوع : مرجئه

موضوع : جهميه

موضوع : اسلام -- خراسان -- تاريخ

شناسه افزوده : آژير، حميدرضا، ۱۳۳۷ - ، مترجم

شناسه افزوده : بنياد پژوهشهاي اسلامي

رده بندي كنگره : BP۲۳۷/۳ ع ۶ م ۴۰۴۱ ۱۳۸۰

رده بندي ديويي : ۲۹۷/۵۲

شماره كتابشناسي ملي : م ۸۰-۲۶۰۲۶

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷۰۰۰

بخش اول: مرجئه ۱۱۰۰۰

پیدایش مرجئه ۱۳۰۰۰

ماجرای مرجئه ۲۷۰۰۰

مرجئه ناب در خراسان ۳۱۰۰۰

مرجئه جبریه در خراسان ۳۴۰۰۰

بخش دوم: جهمیّه ۷۳۰۰۰

روش جهم بن صفوان ۷۵۰۰۰

اعتقاد جهم بن صفوان ۷۹۰۰۰

یادداشتها ۸۶۰۰۰

پایان ۹۱۰۰۰

نامنامه ۹۵۰۰۰

ص: ۵

این کتاب را به مرجئه و جهمیه در خراسان عصر اموی اختصاص دادم. این دو از فرقه‌هایی به شمار می‌آیند که در چنان محیط برکنار و دور افتاده‌ای، آثار فکری و سیاسی گسترده‌ای از خود برجای نهادند؛ آثار مهمی که بیشتر، به کفایت پژوهیده نشده بود.

کتاب را به دو بخش تقسیم کردم و نخستین بخش را به مرجئه و دومی را به جهمیه ویژه ساختم. همان گونه که به پیدایش و تحوّل هریک از این دو فرقه و رجال آن پرداخته‌ام، باورهای دینی و سیاسی و اقدامات عملی آنها را نیز فراییش نهاده کوشیده‌ام به قدر شناخت و توان خویش، لایه از هریک بگیرم. من با شیوه‌ای تاریخی، متون و اخبار را گردآورده و درجای خود نهاده و با تحلیل به نتایجی رسیده‌ام، بدون این که در تفسیر و تأویل به تکلف اتم یا در داوری به خودرایی گرفتار آیم. من به منابع چاپ شده زیادی مراجعه کرده‌ام که از جمله آنهاست: کتب حدیث مانند: مُسند احمد بن حنبل، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ابن ماجه و سنن ترمذی، و نیز از جمله، کتب فِرَق مانند مقالات

الاسلاميين و اختلاف المصلين از اشعري، و الفرق بين الفرق از بغدادى و الفصيل فى الملل و الاهواء و النحل از ابن حزم، و الملل و النحل از شهرستانى، و طبقات المعتزله از ابن مرتضى، و از آن جمله كتب طبقات و تراجم مانند الطبقات الكبرى از ابن سعد، و طبقات از خليفه بن خياط، و التاريخ الكبير از بخارى، و الجرح و التعديل از ابن ابى حاتم رازى، و حليه

الاولياء و طبقات الاصفياء از ابونعيم اصبهاني، و الاستيعاب فى معرفه الاصحاب از ابن عبدالبر، و تاريخ بغداد از بغدادى، و طبقات الفقهاء از شيرازى، و أسيد الغابه فى معرفه الصيحابه از ابن اثير، و وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان از ابن خلكان، و ميزان الاعتدال فى نقد الرجال و تذكره الحفاظ از ذهبى، و الاصابه فى تمييز الصيحابه و تهذيب التهذيب و تقريب التهذيب از ابن حجر عسقلانى، و از آن جمله كتب تاريخى مانند انساب الاشراف از بلاذرى، و الاخبار الطوال از ابوحنيفه دينورى؛ و تاريخ الرسل و الملوك از طبرى، و تاريخ الموصل از ازدى، و مروج الذهب و معادن الجوهر از مسعودى، و البدء و التاريخ از مقدسى، و العيون و الحدائق از نويسنده اى ناشناس، و الكامل فى التاريخ از ابن اثير، و تاريخ الاسلام و طبقات المشاهير و الاعلام از ذهبى، و البدايه و النهايه فى التاريخ از ابن كثير، و از آن جمله كتب ادبى مانند البيان و التبيين از جاحظ، و المعارف از ابن قتيبه، و

العقدالفريد از ابن عبدالبر، و الاغانى، از ابوالفرج اصفهاني، و شرح

نهج البلاغه از ابن ابى الحديد، و شرح العيون فى شرح رساله ابن زيدون از ابن نباته مصرى، و خزانه الادب و لب لباب لسان العرب از بغدادى.

نيز به پاره اى منابع خطى مانند انساب الاشراف از بلاذرى، و تاريخ

مدينه دمشق از ابن عساكر مراجعه کرده ام.

این منابع گونه گونه، پیرامون پیداییِ مرجئه و جهمیه و رجال و سرشناسان و اصول و مواضع مختلف آنها، درونمایه ای بسیار در خود دارد، چنان که به پژوهشهای فکری، فلسفی، ادبی و تاریخی زیادی نیز آگاهی یافتیم که درباره دیدگاههای مرجئه و جهمیه و بنیادهای اندیشه دینی و سیاسی ایشان، داده های سودمندی در خود داشت.

سپاس صادقانه و تجلیل خالصانه من به پاس یاری و رهنمودهای برادر بزرگم، دانشمند گرانسنگ دکتر عبدالعزیز دوری، نثار او باد. از خداوند می خواهم در گفتار و رفتار، درستی را به من الهام کند.

عمان ۱۵/۵/۱۹۹۲م

حسین عطوان

ص: ۹

بخش اول: مرجئه

اشاره

ص: ۱۱

کشته شدن عثمان بن عفان و به دنبال آن، اختلافات امت و جنگ افروزی ایشان، بزرگترین رویدادی بود که در صدر اسلام رخ نمود. این رویدادها به گفت و گو و رقابت مسالمت آمیز در خلافت پایان داد و به ستیز و کشمکش مسلحانه برای به دست آوردن خلافت انجامید؛ امری که ظهور فرقه های اسلامی و جنجال پیرامون مسأله خلافت و کسی که باید آن را برعهده گیرد و شرایط وی را در پی داشت و اندیشیدن به مسأله ایمان و کفر و جبر و اختیار در اعمال را پدید آورد.

خوارج و شیعیان، نیرومندترین و استوارترین فرقه ها بودند. سختگیری آنها در باورهای دینی و سیاسی شان و تندروی برخی از ایشان در این باورها، موجب ظهور فرقه مرجئه^(۱) گشت. در اخبار گروهی از صحابه آمده است که آنها نخستین کسانی بودند که به کناره گیری از فتنه ها گرایش یافتند و قائل به «ارجاء» شدند. آنها مواضع خود را با احادیث فراوانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند، توجیه می کردند^(۲).

ص: ۱۳

-
- ۱- پیرامون مرجئه بنگرید به مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲۲؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۵؛ فجرالاسلام، ص ۲۷۹، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۳۱۶؛ الفرق الاسلامیه فی الشعر الاموی، ص ۲۶۳.
 - ۲- بنگرید به مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۱۲۹ - ۱۱۴؛ صحیح بخاری، ج ۹، صص ۶۱ - ۴۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۲۲۷۱ - ۲۲۰۷؛ سنن ابوداود، ج ۴، صص ۴۶۸ - ۴۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۳۷۸ - ۱۲۹۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، صص ۵۳۱ - ۴۶۰؛ کتاب النهایه یا الفتن و الملاحم، ج ۱، صص ۶۵ - ۲۵.

همچنین در اخبار این گروه است که ایشان از ورود به کشمکشهای سیاسی که در پایان روزگار عثمان بن عفان انتشاری گسترده یافت، خودداری کردند و پس از کشته شدن او، دامن خویش از فتنه کنار کشیدند و از علی و معاویه دوری گزیدند و هیچ یک از آن دو را بر دیگری یاری نرساندند.

از جمله ایشان سعد بن ابی وقاص زهری بود که بنا به مشهور در سال پنجاه و پنج هجری وفات یافته است (۱). او درباره فتنه می گفت (۲): «گمان نمی کنم حق من به پیراهن خودم بیش از حق من به خلافت باشد، من جهاد کرده ام، پس با جهاد آشنایم و اگر مردی بهتر از من یافت شود، نفس خود را نمی نکوهم. من جنگ نخواهم کرد مگر آن که شمشیری برای من بیاورید که دو چشم، یک زبان و دو لب داشته باشد و بگوید: این مؤمن است و آن دیگری کافر.» یحیی بن حصین بَجَلی (۳) می گفت: «شنیدم

ص: ۱۴

-
- ۱- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۳۹؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۳۴؛ المعارف، ص ۲۴۱؛ الجرح و التعديل، ج ۲، صص ۹۳ - ۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۹۲؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۰۶؛ اُسْدُ الغابه، ج ۲، ص ۲۹۰، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۲؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۸، ص ۷۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۸۳؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۹۰؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۴۷.
 - ۲- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۴۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۹۴؛ نیز بنگرید به البدایه و النهایه فی التاریخ؛ ج ۸، ص ۷۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۳؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۸۶؛ سنن ابوداود، ج ۴، ص ۴۵۶.
 - ۳- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۴۴؛ و نیز پیرامون کناره گیری او از این فتنه بنگرید به الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۰۹؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۹۱؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۲، البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۸، ص ۷۷.

که مردم کوی و برزن می گفتند که پدرم به سعد گفته است چه چیز تو را از جنگ باز می دارد؟ و او در پاسخ گفته: تا شمشیری برای من بیاورید که مؤمن را از کافر بازشناسد.» سعد در پاسخ معاویه به هنگام تشویق وی در خونخواهی عثمان (۱)، چنین نوشت: «اما بعد، همانا عمر در شورا تنها قریشیانی را وارد کرد که خلافت را برای او روا می شمردند. پس هیچ یک از ما در خلافت سزامنتر از دیگری نبود مگر کسی که بر خلافت او همداستان می شدیم و در این میان، همه آنچه را ما داشتیم، علی داشت، امّا آنچه را او داشت، ما نداشتیم، و این همان بود که در آغاز ما را خوش نیامد و در پایان، ما او را ناخوش داشتیم، و اگر طلحه و زبیر در خانه شان می ماندند برای آن دو نیکوتر بود، و خداوند ام المؤمنین را برای آنچه کرد، بیخشاید.»

از جمله ایشان بود محمّد بن مسلمه انصاری، در گذشته به سال چهل و شش یا پیش از آن (۲). زید بن اسلم عدوی (۳) می گوید: «محمّد بن مسلمه گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من شمشیری داد و فرمود: ای

ص: ۱۵

-
- ۱- وقعه صفین، ص ۷۵؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۴.
 - ۲- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴۵؛ و طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۱۸۵، المعارف، ص ۲۶۹؛ الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۷۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۳۷۷؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳۰؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۵؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۰۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۵۴؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۸؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۲۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۳.
 - ۳- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۳۷۷؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۰.

محمد بن مسلمه! با این شمشیر در راه خدا جهاد کن تا زمانی که بینی مسلمانان به دو گروه تقسیم شده اند و یکدیگر را می‌کشند، در این هنگام، شمشیر خود را بر سنگ زن و بشکن، و در پی آن زبانت و دستت را نگاه دار تا تو را مرگی چاره‌ناپذیر در رسد یا دستی رباینده از میان بردارد. پس چون عثمان به قتل رسید و در میان مردم، آن شد که شد، او به سوی صخره‌ای که در حیاط خانه اش بود رفت و شمشیر خود را بدان زد تا بشکست».

هنگامی که معاویه در نامه‌ای او را به پیوستن به خویش تشویق کرد، چنین پاسخ نوشت (۱): «حتی کسانی از این امر کناره گرفته‌اند که از پیامبر اکرم چیزی در دست ندارند، چنان که من دارم. پیامبر اکرم پیش از آن که این امر روی دهد، مرا از وقوع آن آگاه کرده بود، و چون این امر پیش آمد، شمشیر خود را شکستم و در خانه نشستم و رأی خود را در برابر دینم متهم کردم؛ زیرا برای من معروفی روشن نشده تا بدان فرا خوانم و نه منکری که از آن بازدارم. اما تو، به جان خودم سوگند که تنها در پی دنیا هستی و جز هوس را دنبال نمی‌کنی. اگر اکنون عثمان مرده را یاری می‌رسانی، در زمان حیات، کمک خود را از او دریغ می‌ورزیدی. خداوند من و مهاجران و انصار پیش از ما را برخلاف خواسته‌ات می‌بینی، پس ما از تو دریغ صواب شایسته‌تریم».

از جمله ایشان است اسامه بن زید بن حارثه کلبی، در گذشته به سال

ص: ۱۶

۱- وقعه صفین، ص ۸۶؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۰۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۵.

پنجاه و چهار(۱). ابراهیم تیمی درباره پدر او می گوید(۲): «اسامه بن زید گفته است: هرگز با کسی که لاله الاالله بگوید نخواهم جنگید. سعد بن مالک نیز گفته است: به خدا سوگند، من هرگز با کسی که لاله الاالله بگوید نخواهم جنگید. مردی به این دو گفت: آیا خداوند نفرموده است: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ(۳)». آن دو در پاسخ گفتند: «ما جنگیدیم و اکنون فتنه ای نیست و همه دین از آن خداست». حرمله، غلام اسامه(۴) می گوید: «اسامه مرا نزد علی فرستاد و گفت: به او سلام برسان و بگو: اگر تو در میان آرواره شیر قرار داشتی، من نیز دوست می داشتم با تو به آن درآیم، ولی چنین نمی بینم».

از جمله ایشان است عمران بن حُصَین خزاعی، در گذشته به سال پنجاه و دو(۵) که مردم را از درگیری در فتنه به سستی می کشاند و آنها را

ص:۱۷

۱- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۶۱؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۱۴؛ تاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۲۰؛ المعارف، ص ۱۴۵؛ الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۲۸۳؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۷۵؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۶۴؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۳؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۴۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۹.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۶۹.

۳- بقره/۱۹۳؛ آنها را بکشید تا فتنه ای نباشد و همه دین از آن خدا شود.

۴- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۷۱.

۵- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۷۸؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۲۳۴؛ تاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۴۰۸؛ المعارف، ص ۳۰۹؛ الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۲۹۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۲۰۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۳۷؛ الاصابه، ج ۳، ص ۲۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۲۶؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۸۲؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۳۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۸.

دعوت می کرد که در برابر فتنه فرو بنشینند. ابوقتاده(۱) می گوید: «عمران

ابن حُصَین به من گفت: مسجدت را رها مکن: من گفتم: اگر در آن جا هم مرا راحت نگذاشت، چه کنم؟ او گفت: خانه ات را رها مکن! گفتم: اگر در خانه هم مرا به حال خود نگذاشت؟ عمران بن حُصَین پاسخ داد: اگر مردی به خانه من درآید و جان و مالم را بطلبد، جنگ با او را بر خود روا می شمارم».

حمید بن هلال از حجیر بن ربیع روایت می کند که: «عمران بن حُصَین او را نزد بنی عَبدی فرستاد و گفت: چون به هنگام عصر، همه آنها در مسجدشان گرد آمدند نزد ایشان برو و بر پا بایست و سخن بگو. او رفت و بر پا ایستاد و گفت: مرا عمران بن حُصَین، صحابی پیامبر اکرم به سوی شما گسیل داشته و بر شما درود و رحمت فرستاده است. او به شما پیام داده که من خیرخواه شمایم و به خدایی که جز او خدایی نیست، سوگند خورده که اگر او یک برده جذام گرفته حبشی باشد و تا پایان عمر بزغاله های سرخ در قلّه کوه بچراند و در همان جا بمیرد، برایش محبوبتر است از این که تیری به سوی یکی از دو گروه پرتاب کند؛ خواه این تیر اصابت کند یا خطا رود. پدر و مادرم فدای شما باد، از این کار دست بردارید.»

از جمله ایشان است ابوبکره نُفَیع بن حارث ثقفی، در گذشته به سال پنجاه و دو(۲). او دوری گزیدن از فتنه را برای مردم، مطلوب جلوه

ص: ۱۸

۱- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۸۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۱۵؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۱۲۵؛ التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ المعارف، ص ۲۸۸؛ الجرح و التعدیل، ج ۴، ص ۴۸۹؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۱؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۵۱؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۷۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۶۹؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۸.

می داد(۱) و می گفت(۲): «پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: بزودی فتنه هایی در خواهد گرفت که اگر کسی در آن به گوشه ای نشیند، بهتر از آن است که در این راه گامی بردارد، و کسی که در این راه گامی بردارد، بهتر است از این که در این راه جدّ و جهد کند. هان، پس هنگامی که این فتنه ها در گرفت هر کس شتری دارد نزد شتر خود رود، هر که گوسفندی دارد، نزد آن رود، و هر که را زمینی است، به سوی زمین خود روانه شود. ابوبکره می گوید: در این هنگام مردی گفت: یا رسول الله! اگر کسی نه شتری داشته باشد، نه گوسفندی و نه زمینی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شمشیرش را بگیرد و لبه تیز آن را بر سنگ بکوبد، و اگر می تواند خود را برهاند». او می گفت(۳): پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر دو مسلمان با یکدیگر رو در رو شدند و یکی دیگری را کُشت، کُشنده و کُشته هر دو در آتشند».

در برخی روایات آمده است که ولید بن عقبه، برادر ناتنی عثمان از طرف مادر که در زمان خلافت معاویه مُرد(۴)، در شمار کسانی بود که از

ص: ۱۹

۱- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۲۲۱۳ و ۲۲۱۴؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۴۶۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۱.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۴۵۵.

۳- اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۵۱.

۴- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۴؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۲، ص ۷۸، الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۸؛ اغانی، ج ۵، ص ۱۲۲؛ استیعاب، ص ۱۵۵۲؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۹۰؛ الاصابه، ج ۳، ص ۶۳۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۴۲ و تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۳۴.

فتنه دوری می گزیدند و در آن شرکت نمی جستند. ابن سعد(۱) می گوید: «هنگامی که میان علی و معاویه آن شد که شد، ولید بن عقبه برای دوری از آن دو به رقه رفت، و با هیچ یک از آن دو، همراهی نکرد تا آن که امور سپری شد و او در رقه بمرد». این که به او نسبت داده می شود که شعری سروده و معاویه را به جنگ با علی برانگیخته است(۲)، مانند بسیاری از دیگر اخبار زندگانی وی نیازمند بررسی و توجیه فراوان است. ابن حجر عسقلانی می گوید(۳): «چون عثمان کشته شد، ولید از فتنه کناره گرفت؛ نه در کنار علی حضور یافت و نه در کنار دیگری، ولی با نامه و شعر معاویه را به جنگ با علی بر می انگیزت».

از جمله ایشان است خُریم بن اخرم اسدی، در گذشته در دوره خلافت معاویه(۴). او یکی از کسانی بود که در جنگ جمل و صفین و رویدادهای پس از آن گوشه ای گزید و در هیچ یک از این رویدادها

ص: ۲۰

-
- ۱- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۴؛ المعارف، ص ۳۲۰؛ استیعاب، ص ۱۵۵۶؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۹۲.
 - ۲- وقعه صفین، ص ۵۲، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۳؛ حماسه بحتری، ص ۳۰؛ الاغانی، ج ۵، ص ۱۲۲؛ البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۲۳۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸۴ و ۹۴، ج ۶، ص ۳۱۴، ج ۱۴، ص ۳۹، ج ۱۷، ص ۲۲۷؛ الحماسه البصریه، ج ۱، ص ۱۱۴. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۸؛ البدایه و النهایه فی التاريخ، ج ۸، ص ۱۲۸.
 - ۳- الاصابه، ج ۳، ص ۶۳۸.
 - ۴- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابی سعد، ج ۶، ص ۳۸؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۸۰؛ التاريخ الكبير، ج ۱، ص ۲۲۵؛ المعارف، ص ۳۴۰؛ الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۴۰۰؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۴۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۲؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۲۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۳.

از جمله ایشان است عبدالله بن عمر بن خطاب، در گذشته به سال هفتاد و سه (۲). سلام بن مسکین آزدی بصری (۳) می گوید: هنگامی که عثمان بن عفان کشته شد به عبدالله بن عمر گفتند: تو آقای مردم و آقازاده ای. بیرون آی تا از ایشان برای تو بیعت گیریم. او در پاسخ گفت: به خدا سوگند، اگر می توانستم چنان می کردم که به سبب وجود من به اندازه کُپه ای (۴) خون از کسی نریزد. گفتند: یا بیرون می آیی یا بر بسترت خواهیم گشت و او سخن نخست خود را باز گفت. پس او را فریفتند و بهراسانیدند ولی از او هیچ گونه رویکردی ندیدند تا بمرد». سیف مازنی (۵) می گوید: «ابن عمر می گفت: در راه فتنه نخواهیم ستیزید و پشت سر هر کسی نماز خواهم گزارد که چیرگی به کف آرد».

زید بن اسلم عدوی روایت می کند: «در زمان فتنه، امیری بر سر کار

نیامد مگر آن که او پشت سرش نماز گزارد و زکات مال خویش بدو

ص: ۲۱

۱- الاغانی، ج ۲۰، ص ۳۰۷.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۷۳؛ ج ۴، ص ۱۴۲؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۴۹؛ التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۲۵؛ المعارف، ص ۱۸۵؛ الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۱۰۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۷؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۰؛ طبقات الفقهاء، ص ۴۹؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲۷؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۸؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۷؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۹، ص ۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۴۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۵؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۹۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۸۱.

۳- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۵۱؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۸.

۴- شاخ و کدوی حجامت.

۵- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۴۹.

پرداخت»(۱). در پاسخ به معاویه بن ابی سفیان هنگامی که او را به یاری خلیفه مظلوم تشویق کرد و به دشمنی با علی فراخواند(۲)، چنین نوشت:

«اما بعد، آن اندیشه ای که تو را درباره من به آزر افکنده است، همان است که با تو آن کرد که کرد. من در میان مهاجران و انصار، علی، طلحه، زبیر و عایشه - امّ المؤمنین - را رها کردم و در پی تو آمدم. اما این که گمان کرده ای من شخصیت علی را مخدوش کردم، پس به جان خودم سوگند که من در ایمان و هجرت و جایگاه او نسبت به رسول اکرم و سخت گیری او درباره مشرکان هرگز چونان او نیستم، لکن رویدادی پیش آمد که در آن از پیامبر چیزی نشنیده بودم، پس در آن به ایستایی پناه بردم و پیش خود گفتم: اگر هدایتی در کار بوده، فضیلتی را ترک گفته ام و اگر کژراهه ای بوده، از آن رهایی یافته ام. پس دندان طمع از ما بکش».

از جمله ایشان است ایمن بن خُریم اسدی، گرچه در صحابی بودن او اختلاف است(۳).

او از شرکت در جنگ صفین کناره گرفت(۴) و می گفت(۵): «پدر و عمویم

ص: ۲۲

۱- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۹ و ۱۸۳. در این کتاب، اخبار دیگری نیز هست که دلالت بر بی طرفی ابن عمر و سازش او با بنی امیه دارد.

۲- وقعه صفین، ص ۸۲؛ الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۹۱؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۱۱۳.

۳- التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۲۵؛ الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۵۴۱؛ الجرح و التعدیل، ج ۱، ص ۳۱۸؛ الاغانی، ج ۲۰، ص ۳۰۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۲۹؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۹۰؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۶۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۹۲؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۸۸.

۴- وقعه صفین، ص ۴۳۱؛ الاخبار الطوال، ص ۱۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۱.

۵- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۳۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۲۹؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۹۱؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۲؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۲۴.

در جنگ بدر حاضر بودند و به من سفارش کردند که با مسلمانی به جنگ برنخیزم». نصر بن مزاحم می گوید (۱): «معاویه، امارت فلسطین را به او بخشید به شرط آن که از او پیروی کند و در جنگ با علی همراهش باشد، و ایمن به او چنین پاسخ داد:

وَلَسْتُ مُقَاتِلًا رَجُلًا يُصَلِّي

عَلَى سُلْطَانِ آخَرَ مِنْ قُرَيْشٍ

لَهُ سُلْطَانُهُ وَعَلَيَّ إِثْمِي

مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ سَفَهٍ وَ طَيْشٍ (۲)

أَقْتُلُ مُسْلِمًا فِي غَيْرِ جُزْمٍ فَلَسْتُ بِنَافِعِي مَا عَشْتُ عَيْشِي (۳)

ص: ۲۳

-
- ۱- وقعه صفین، ص ۵۰۳؛ الاخبار الطوال، ص ۱۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۲.
 - ۲- با فردی که نمازگزار نخواهم ستیزید، برای آن که فرد دیگری از قریش حکومت یابد. اگر چنین کنم حکومت از آن او خواهد بود و گناه از آن من؛ پناه بر خدا از نادانی و سبک مغزی! آیا مسلمانی را به هیچ گناهی بکشم که تا زنده ام دیگر خود نیز برای خویش سودی نداشته باشم؟
 - ۳- در برخی از روایتها آمده است که مروان بن حکم، همان کسی است که از ایمن بن خریم خواست که در روز مرج راه، همراه او نبرد کند، و او از این کار سرباز زد و این ابیات را سرود. شعبی می گوید: «مروان بن حکم، پیکمی به سوی ایمن فرستاد که آیا ما را در وضعمان پیروی نمی کنی؟ او در پاسخ گفت: همانا پدرم و عمویم در بدر حضور داشتند و هر دو به من سفارش کردند که هیچ گاه به جنگ با مردی برنخیزم که گواهی می دهد خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست. پس اگر برای من آن آوری که مرا از آتش برهاند، همراه تو خواهم بود؛ و مروان در پاسخ او گفت: ما را نیازی به یاری تو نیست؛ و ایمن از پیش او آمد در حالی که این ابیات را می خواند». بنگرید به نسخه خطی انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۴۹؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۵؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۳۰؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۹۱؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۶۱ و ج ۲، ص ۱۱۲ و الاصابه، ج ۱، ص ۴۲۴. ابن قتیبه می گوید: عبدالملک بن مروان، همان کسی بود که از ایمن بن خریم خواست تا به جنگ با عبدالله بن زبیر برخیزد، ولی او نپذیرفت و این اشعار را سرود. ابن قتیبه می گوید: «عبدالملک بن مروان به ایمن بن خریم گفت: پدر و عموی تو در شمار صحابه بودند. این پول را بگیر و به جنگ با ابن زبیر برو. او نپذیرفت و این اشعار را سرود». بنگرید به: الشعر و الشعراء، ج ۱۰، ص ۴۵۲؛ المعارف، ص ۳۴۰. ابن سعد نیز این اشعار را آورده ولی مناسبت آن را مشخص نکرده است. بنگرید به: ابن سعد، ج ۶، ص ۳۸.

علی بن خشرم مروزی (۱) می گوید: «به وکیع بن جراح رُوسی گفتم: چه کسی به هنگام فتنه در امان می ماند؟ گفت: نام آوران از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که چهار نفرند: سعد بن مالک، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه و اسامه بن زید، و اما دیگران در امان نیستند. وکیع می گوید: از تابعان، تنها چهارتن از فتنه در امان بودند: ربیع بن خثیم ثوری کوفی، مسروق بن اجدع همدانی کوفی، اسود بن یزید نخعی کوفی و ابو عبدالرحمن بن حبیب سلمی کوفی» (۲).

ابوعمر بن عبدالبرّ (۳) می گوید: درباره ابو عبدالرحمن سلمی، درست آن است که وی با علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - همراه بوده است (۴). درباره مسروق، ابراهیم نخعی از او می گوید که وی نمرود تا آن هنگام که به سبب وانهادن علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - به درگاه خداوندی توبه کرد (۵).

ص: ۲۴

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۷۷.

۲- ذهبی در شرح حال عمران بن خزاعی می گوید: «او با ابو ایوب انصاری و ابوبکره ثقفی و کعب بن عجره و معاویه بن حدیج امیر در یک سال در گذشت. او پنجمین صحابی بود که از صفین کناره گرفت - رضی الله عنهم - اگرچه در کناره گیری ابوایوب اختلاف است». بنگرید به: تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۰.

۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۷۷.

۴- واقدی می گوید: «او در صفین، همراه علی بود، ولی سپس از هواداران عثمان گشت»، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۱۱.

۵- وکیع بن جراح رُوسی می گوید: «مسروق در جنگها از همراهی با علی عقب نشست»؛ بنگرید به: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۱۱. ابن سعد از طرق مختلف روایت می کند که مسروق از شرکت در صفین کناره گرفت و دیگران را به خودداری از شرکت در جنگ فرا می خواند. شعبی می گوید: «هرگاه به مسروق گفته می شد تو در همراهی با علی و حضور در نبردهای او کوتاهی کرده ای، او که در نبردهای با علی همراهی نکرده بود و می خواست با حدیث با ایشان احتجاج کند، به آنها چنین می گفت: خدا را به یاد شما می آورم، آیا به نظر شما اگر آن هنگامی که رو در روی هم آرایش جنگی گرفته اید و به روی یکدیگر سلاح کشیده اید در برابر دیدگان شما دری از آسمان گشوده شود و فرشته ای فرو آید با این آیه که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا نساء / ۲۹؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال یکدیگر را بناحق مخورید، مگر آن که تجارتي باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشید، و یکدیگر را مکشید. هر آینه خدا با شما مهربان است.»، آیا این موجب می شود شما از یکدیگر دست بردارید؟ گفتند: آری، او گفت: به خدا سوگند، خداوند در این آورد گاهها دری از آسمان گشوده است و فرشته ای ارجمند این آیه را که در شمار آیات محکم قرآن است و آن را آیه ای نسخ نکرده، بر زبان پیامبر شما نازل کرده است». بنگرید به طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۷۷.

بر اساس پاره ای قراین، این سخن از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نیز صحیح است که گفته: «بر چیزی تأسف نخوردم چنان که بر عدم همراهی خود با علی رضی الله عنه در جنگ علیه گروه سرکش افسوس خوردم»^(۱).

نخستین پیروان مرجئه، گروهی از رزمندگان بودند که پس از کشته شدن عثمان بن عفان به مدینه بازگشتند. آنها مسلمانان را دیدند که با یکدیگر می ستیزند و این ستیز، ایشان را به هراس افکنده است، لذا از آنها کناره گرفتند و بی طرفی برگزیدند. ابن عساکر می گوید^(۲): «آنها

شکاکانی بودند که دودلی روا داشتند. آنان در جنگها شرکت جسته بودند ولی هنگامی که پس از کشته شدن عثمان به مدینه آمدند، مردمی را

ص: ۲۵

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۳؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- تاریخ دمشق، مخطوطه التیموریه، ج ۲۰، ورقه ۵۷۷.

دیدند که پیشتر آنان را پیرو یک مرام شناخته بودند و اختلافی در میانشان نبود، گفتند: ما در حالی شما را ترک گفتیم که بر مرامی واحد بودید و اختلافی نداشتید و اینک که به میان شما بازگشته ایم، شما را چندشاخه می یابیم. برخی از شما می گویند: عثمان مظلومانه به قتل رسید در حالی که در میان صحابه از همه دادگرتربود، و برخی دیگر می گویند: علی در میان اصحاب، شایسته ترین افراد در برخورداری از حق بود. همه آنها هم مورد اعتماد هستند و همگی راستگو، ولی ما از این دو کناره می گیریم بی آن که نفرینشان کنیم یا بر آنها گواهی دهیم. کار آن دو را به خدا وامی گذاریم تا خدا باشد که میان این دو داوری کند».

از متون گذشته چنین پیداست که پیروان نخستین مرجئه معتقد بودند که باید امور مردم به روز رستخیز و انهاده شود، و داوری پیرامون عملکرد بندگان، تنها حقّ خدای یکتاست. آنها از این فتنه ها کناره گرفتند و حاضر نشدند خون گروهی از مسلمانان را بریزند و خون گروه دیگر را حرمت نهند، نتوانستند به خطای گروهی داوری کنند و گروه دیگر را به حق بدانند؛ زیرا مسلمانان جنگنده در دو سوی صفین تشخیص را بر ایشان دشوار ساخته بود و چهره حق را در آن آشکارا نمی دیدند.

اختلاف دیدگاه گروهها پیرامون خلافت، موجب پیدایی مرجئه شد، و اگر خلافت در کار نبود، نه خوارج رخ می نمودند، نه شیعه و نه مرجئه. مرجئه با همه گروهها سازش می کردند و باور چنین داشتند که گرچه برخی از این گروهها بر صواب هستند و برخی بر خطا ولی آنها نمی توانند گروه رهیافته را تشخیص دهند، لذا کار این عده را به خدای وانهادند؛ در این عده، بنی امیه هم بودند که گواهی می دادند خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خداست، پس آنها نه کافر بودند و نه مشرک، بل مسلمانانی بودند که کارشان به خدایی وانهاد شده بود که از نهفته های مردمان آگاهی دارد و آنها را بر اساس همین نهفته ها محاسبه خواهد کرد. نتیجه چنین وضعی آن شد که ایشان در برابر بنی امیه ناگزیر از تأییدی منفی شدند. آنها اگرچه به بنی امیه گرایش نیافتند و در کنار آنها به نبرد پرداختند ولی با آنها مخالفت هم نکردند و در برابر آنها نایستادند و اعتراف کردند که حکومت آنها حکومتی شرعی و قانونی است و نباید بر آن خروج کرد(۱).

«ارجاء» در گامه های نخستین پیدایی آن، آیینی صرفاً سیاسی بود و سپس طرفداران آن به مسأله کفر و ایمان وارد شدند. دیگر موجب این

رویگرد آن بود که آنها خوارج را می دیدند که عمل را بخشی جدایی ناپذیر از ایمان می دانند و معتقدند که یکی از آن دو موجب بی نیازی از دیگری نمی شود و با وجود اختلاف فرقه هاشان بر تکفیر علی و عثمان و اصحاب جمل و حکمین یا کسی که آن دو یا یکی از آن دو را برحق بدانند یا به حکمیت خشود گردد همداستانند(۱).

دیگر موجب این رویکرد، آن بود که ایشان برخی از غالیان و تندروهای شیعیان را می دیدند که صحابه را به سبب ترک بیعت با علی(۲) ۱

فر، ۴ کافر می شمارند، چه، شیعه، شناخت امام را پایه ای از پایه های دین می دانند(۳). در مقابل، زیادی از مرجئه چنین می گفتند: ایمان همان تصدیق قلبی است و هر که قلباً ایمان آورد، مؤمن است(۴). برخی از آنها نیز می گفتند: ایمان، عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان(۵). مرجئه

ناب، اتفاق داشتند که عمل پس از ایمان مطرح است(۶) و مرتکب گناه

ص: ۲۸

-
- ۱- مقالات الاسلامیین، ص ۱۵۶؛ الفرق بین الفرق، ص ۴۵۰؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۰۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۴۵.
 - ۲- الفرق بین الفرق، ص ۲۲، ۳۵ و ۱۵۲.
 - ۳- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۱۹؛ الفرق بین الفرق، صص ۱۴۹، ۱۵۰ و ۱۵۱؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۱؛ بنگرید به: ابو حمزه شاری در البیان و التبین، ج ۲، ص ۱۰۳؛ الاغانی، ج ۲۳، ص ۲۳۴.
 - ۴- مقالات الاسلامیین، ج ۱، صص ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲۴؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۵.
 - ۵- مقالات الاسلامیین، ج ۱، صص ۱۹۸، ۱۹۹ و ۲۰۰، ۲۰۱؛ الفرق بین الفرق، صص ۱۲۲، ۱۲۴؛ الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹.
 - ۶- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الفرق بین الفرق، صص ۱۲۴، ۱۲۵؛ الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸.

کبیره در آتش جاودان نخواهد بود؛ زیرا کافر نیست(۱)، و این که ایمان،

جزء نمی پذیرد و فزونی و کاستی نمی یابد و اهل ایمان در داشتن ایمان بر یکدیگر برتری پیدا نمی کنند(۲). برخی نیز می گفتند: «وعدده، استثنا نمی پذیرد، ولی در وعید استثنایی نهفته است و این از نظر لغوی جایز می باشد، زیرا گاهی آدمی برده خود را به زدن وعید می دهد و تهدید می کند ولی از او در می گذرد. و این بخشش را با آن چه در وعید خود گفته است مخالف نمی شمارند»(۳)، یعنی «خدا خلف وعده نمی کند ولی ممکن است خلف وعید بکند، زیرا پاداش، فضیلتی است که خدا آن را برمی آورد، چه، خلف وعده، نقص است، و کیفر از دادگری برمی خیزد و خدا می تواند آن گونه که بخواهد در آن دست برد، در حالی که خلف در وعید، کاستی به شمار نمی آید»(۴).

این دیدگاهها وحدتی هماهنگ در اندیشه پدید می آورد که هیچ ناهمسویی و ناهمسازی در آن نهفته نیست و خاستگاه آن اندیشه سیاسی مرجئه می باشد که با این وحدت فکر هم نفس است، پس هر که به قلب یا به زبان ایمان آورد، خواه از خوارج و شیعیان باشد یا از بنی امیه، مؤمن است و نشاید او را کافر و جاودان در آتش دانست.

زمانی نگذشت که آنها مسأله جبر و اختیار در اعمال را پیش کشیدند

ص: ۲۹

-
- ۱- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الفرق بین الفرق، صص ۱۲۴، ۱۲۵؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۸.
 - ۲- مقالات الاسلامیین، ج ۱، صص ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲۳؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۹.
 - ۳- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۰۸.
 - ۴- ضحی الاسلام ج ۳، ص ۳۱۹.

و نظرهای خود را در آن باز نگریستند و در پی آن به سه گروه تقسیم شد: گروهی بر باور ناب مرجئه باقی ماندند، گروهی به ارجاء و جبر اعتقاد یافتند و گروه سوم به ارجاء و قَدَر گراییدند(۱).

ص: ۳۰

۱- الفرق بین الفرق، صص ۲۰، ۱۲۲؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۵.

آیین مرجئه، به روزگار امویان در خراسان انتشار یافت و در این سرزمین پیروانی فراوان به دست آورد. برخی از این جماعت در همان روزگار می زیستند و دیگران از کسانی بودند که دو حکومت اموی و عباسی را درک کردند. آنها دو گروه شدند: مرجئه ناب و مرجئه جبریّه.

مرجئه ناب گمان می کردند که انجام فرایض و طاعات از ایمان نیست. آنها با بنی امیه بنرمی رفتار می کردند، چنان که با گروههای دیگر، و هیچ یک از آنها را به کفر نسبت نمی دادند.

از جمله طرفداران مرجئه ناب در خراسان به روزگار بنی امیه، مقاتل بن سلیمان، وابسته آزد بلخی مروزی بصری بغدادی بود که به سال صد و پنجاه قمری درگذشت (۱). او در شمار مشبّهه مرجئه (۲) بود که طرفداران آن عقیده داشتند (۳): «خداوند جسم است و دارای ابعاد مادی، به چهره

ص: ۳۱

۱- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۲۷۳؛ التاريخ الكبير، ج ۴، ص ۱۴؛ الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۱؛ تاريخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۰؛ حياه الحيوان الكبير، ج ۱، ص ۳۵۴؛ وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۲۵۵؛ ميزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۳؛ تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۲۷۹؛ تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۲۷۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۷؛ مذاهب التفسير الاسلامي، ص ۷۶؛ تاريخ الادب العربي، ج ۴، ص ۹؛ تاريخ التراث العربي، ج ۱، ص ۱.

۲- وفيات الاعيان، ج ۵، ص ۲۵۷؛ تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۲۸۴؛ تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳- مقالات الاسلاميين، ج ۱، ص ۲۱۴؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۶.

انسان است و گوشت دارد و خون و مو و استخوان. او اعضایی دارد همچون دست و پا و سر و دو چشم و پیکری توپُر دارد و با این حال، نه به دیگری مانند است و نه دیگری به او». شهرستانی می گوید (۱): «از مقاتل

بن سلیمان نقل شده که معصیت، به شخص موخّید و مؤمن، زیانی نمی رساند و مؤمن، هرگز به آتش در نیاید»، ولی سخن صحیح او این است که: «مؤمنی که خدای خود را عصیان کند، روز قیامت در حالی که از روی پل جهنم می گذرد کیفر می شود و گداز و حرارت و لهیب آتش بدو می رسد و به اندازه گناهی که از او سرزده است، درد می کشد و سپس به بهشت در می آید؛ همچون حبوباتی که برتابه داغ و آتشین قرار گیرد».

کارگزاران بنی امیه در خراسان بدو اعتماد و اطمینان داشتند و او در میان آنان شخصیتی ملّوّر و مقدّم بود و در دعاوی حکومتی که میان کارگزاران و مخالفان بنی امیه و ایشان پیش می آمد، داوری می کرد. نصر بن سیار لیبی او را هنگامی که ا بن سرجیم تیمیمی به مرو شاهجان بازگشت به نمایندگی خویش برگزید ولی او با نصر دشمنی ورزید و این به سال یکصد و بیست و هشت بود. سرانجام با او سازش کرد و هر دو همدستان شدند تا هریک مردانی را برگزینند که سیاهه ای از نام افراد فراهم آورند که اهل پاکدامنی، پرهیزگاری و صلاح باشند و به کتاب و سنّت عمل کنند تا امور خراسان را عهده دار گردند (۲).

دیگر از جمله ایشان است عبدالعزیز بن ابی روّاد آزدی خراسانی

ص: ۳۲

۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۲.

مکی، در گذشته به سال یکصد و پنجاه و نه (۱). ابن سعد (۲) می گوید: «او از مرجئه بود»، و جوزجانی می گوید (۳): «او در شمار تندروهای مرجئه بود».

از جمله ایشان بود خارجه بن مُصعبِ ضُبعی سرخسی، در گذشته به سال یکصد و شصت و هشت (۴). ابن قتیبه می گوید (۵): «او از مرجئه بوده است».

ص: ۳۳

۱- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۹۳؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ص ۷۱۱؛ تاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۲۲؛ الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۳۹۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۰۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۹۳؛ المعارف، ص ۶۲۵؛ الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۳۹۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۲۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۰۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۹؛ او پسر عبدالمجید بن عبدالعزیز بن ابی رواد بود که او نیز از مرجئه به شمار می آمد. (بنگرید به: تاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۲؛ المعارف، ص ۶۲۵؛ الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۸۱؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۱۷).

۴- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۷۱؛ طبقات خلیفه بن خیاط، ص ۸۳۵؛ تاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۰۵؛ المعارف، ص ۴۶۸؛ الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۳۷۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۶۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۶؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۶۵.

۵- المعارف، ص ۲۵.

مرجئه جبریه، باور چنین داشتند که عمل، بخشی از ایمان است و ایمان کمال نمی یابد مگر به ادای فرایض و طاعات. آنها معتقد بودند که امور مشکل، اموری هستند که باید نظر دادن و داوری پیرامون آنها را به تأخیر انداخت. آنها نظر خود را درباره امور آشکار، بصراحت و قطع و یقین بیان می داشتند.

مرجئه جبریه از بنی امیه انتقاد می کردند و بدکرداریها و خطاهای آنها را می نکوهیدند و به اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی فرا می خواندند و در عراق و خراسان بر ایشان شوریدند^(۱) و کوشیدند آنها را از اریکه به زیر کشند.

از جمله طرفداران مرجئه جبریه در خراسان عصر بنی امیه ثابت بن قُطنه آزدی، در گذشته به سال یکصد و ده است^(۲). ابوالفرج اصفهانی

ص: ۳۴

-
- ۱- طبقات ابن سعد، ج ۶، صص ۲۶۳ تا ۲۶۵؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۳۲۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، صص ۴۸۸، ج ۷، ص ۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۴۸؛ الاغانی، ج ۱۴، صص ۲۶۹ تا ۲۷۸؛ وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۷۲؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۹، ص ۹۶؛ الفرق الاسلامیه فی الشعر الاموی، ص ۲۷۱.
 - ۲- الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۳۰؛ الاشتقاق، ص ۴۸۳؛ الاغانی، ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۳۰۷؛ شرح شواهد المغنی، ج ۱، ص ۹؛ خزانه الادب، ج ۴، ص ۱۸۴؛ الفرق الاسلامیه فی الشعر الاموی، ص ۷۲۴؛ الشعر العربی بخراسان فی العصر الاموی، ص ۲۳۷، تاریخ الادب العربی، العصر الاسلامی: ص ۲۳۷.

می گوید(۱): «ثابت بن قُطنه با گروهی از اهل داد و ستد و گروهی از مرجئه همنشینی داشت. آنها در خراسان با یکدیگر گرد می آمدند و به گفت و گو می پرداختند و بدین ترتیب او به اعتقاد مرجئه گرایید و بدان علاقه مند شد».

او در «ارجاء» قصیده ای طولانی دارد که مدرک تاریخی مهمی به شمار می آید؛ زیرا در بردارنده اعتقاد مرجئه جبریه است و از تفاوت میان دیدگاههای آنها با مرجئه ناب پرده برمی دارد. و این چنین پیاپی می آید(۲):

يا هِنْدَانِي اظنُّ العيشَ قد نَفِدا

ولا رِيَّ الامرَ الا مدبراً نَكِداً

اِنِّي رهينُهُ يَوْمَ لَسْتُ سابقَهُ

الا يَكُنُّ يَوْمَنَا هذا فقد اَفِدا

بايعت رَبِّي بِيَعاً ان وَفَيْتُ به

جاورتُ قتلي كِراماً جاوروا اُحداً

يا هندُ فاستمعي لي اِنَّ سِيرَتَنَا

اَنْ نَعْبُدَ اللهَ - لم نَشْرِكْ به احداً

نُرْجِي الامورَ اذا كانت مشبّهه

وَنُصَدِّقُ القَوْلَ فيمن جار او عندا

المسلمون على الاسلام كُلُّهم

والمشركون اَشْتَووا دينهم قَدِداً

ولا اَرى اَنْ ذنباً بالغَ احداً

مِنَ النَّاسِ شرکاً اذا ما وُحِدَ الصَّمدا

لانسفك الدّم الا اَنْ يُرادَ بنا

سفكُ الدماء طريقتاً واحداً جَدِداً

مَنْ يَتَّقِ اللهَ - في الدنّيا فان لَهُ

اجْرَ التَّقِيِّ اِذَا وَفَى الْحَسَابَ غَدَا

وَ مَا قَضَى اللّٰهُ مِنْ اَمْرٍ فَلَيْسَ لَهُ

رُدُّ و مَا يَقْضِ مِنْ شَيْءٍ يَكُنْ رَشِدًا

كُلُّ الْخَوَارِجِ مُخْطِ فِي مَقَالَتِهِ

و لَوْ تَعَبَّدَ فِيمَا قَالَ وَاجْتَهَدَا

اَمَّا عَلِيٌّ وَ عُثْمَانُ فَاِنَّهُمَا

عَبْدَانِ لَمْ يَشْرِكَا بِاللّٰهِ مُدْعَبِدَا

وَ كَانَ بَيْنَهُمَا شَعْبٌ وَ قَدْ شَهِدَا

شِقَّ الْعَصَا وَ بَعَيْنَ اللّٰهِ مَا شَهِدَا

يَجْزِي عَلِيٌّ وَ عُثْمَانُ بِسَعِيهِمَا

وَلَسْتُ اَدْرِي بِحَقِّ اَيِّهِ وَرَدَا

اللّٰهُ يَعْلَمُ مَاذَا يَحْضُرَانِ بِهِ

وَ كُلُّ عَبْدٍ سَيَلِقَى اللّٰهَ مُنْفَرِدًا

ای هند! من گمان می کنم که زندگی پایان یافته، و همه چیز روی

ص: ۳۵

۱- الاغانی، ج ۱۴، ص ۲۶۹.

۲- الاغانی، ج ۱۴، ص ۲۷۰.

برتافته و محنت بازگشته است.

من در گرو روزی هستم که از آن پیشی نگیرم، مگر همین روز ما که
فرا رسیده است.

من با خدایم بیعتی کرده ام که اگر بدان وفا کنم در کنار کُشتگان
بزرگوار اُحد جای گیرم.

ای هند! گوش به من سپار که شیوه ما آن است، خدای را بپرستیم و کسی را انباز برای او نگیریم.

هر گاه امور مشتبه باشند، آن را [به رستخیز] موکول کنیم و درباره آن
که ستم یا سرکشی کرده است، راستی به کار زنیم.

همه مسلمانان بر اسلامند، ولی مشرکان بر آیینها و نحله هایی
گونه گون قرار دارند.

من گمان نمی کنم یک گناه، کسی را که به وحدانیت و صمدیت الهی
باور داشته باشد، به شرک برساند.

ما خون نمی ریزیم، مگر بخواهند خون ما را به عنوان تنها راه ممکن بریزند.

هر که در دنیا از خدا بپرهیزد، فردا به هنگام محاسبه، پاداش
پرهیزگار بدو دهند.

هر چه خدا آن را بخواهد، چیزی آن را باز نخواهد گرداند و هر چه او بخواهد، راست و درست است.

همه خوارج در باور خود خطا کردند، اگر چه در آنچه گفتند تعبد به کار زدند و سخت کوشیدند.

اما علی و عثمان هر دو بندگان بودند که از هنگامی که به بندگی

خدا در آمدند، به او شرک نوزیدند.

میان آن دو بلوایی بر پا بود و آنها شاهد پراکندگی بودند و آنچه را شاهد بودند در برابر چشم خدا بود.

علی و عثمان برای کوشششان پاداش داده می شوند و نمی دانم کدام

یک به عرصه حق در آمد.

خداوند می داند که آن دو چه فراهم آوردند و هر بنده ای بتنهایی

خدا را دیدار خواهد کرد.

مرجئه جبریه، باور چنین داشتند که ایمان، همان تصدیق به قلب و اقرار به زبان است. این گونه پیداست که آنها این باور را نیز داشتند که عمل، پایه ای از پایه های ایمان است و نشانه آن این است که «ثابت قُطنه» به جز اشاره کرده است و این که مؤمن در برابر کردارش به حساب کشیده خواهد شد و بر عمل خیرش مزد دهند و بر کار بدش سزا. از ریشه دارترین دلایل آن، این است که مرجئه جبریه در برابر عملکرد بنی امیه و سیاستهای گوناگون ایشان سکوت نکردند و پیوسته انتقادهای و ارزیابیهای خویش را بدیشان عرضه می کردند و شایستگی و همسویی آنها با کتاب و سنت را بر اساس فرمانبری و خشنودی از ایشان می دانستند، چنان که عدم لیاقت و جدایی از کتاب و سنت را موجب نافرمانی و شورش علیه ایشان تلقی می کردند. هنگامی که بنی امیه از ره بردن به سیره پیامبر و اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله سرباز زدند، کوس رسوایی ناهنجاریهای آنها از بام به زیر افکندند و مخالفت آنها را با اصول اسلام، فریاد کردند و سپس به جنگ با آنها برخاستند و در سرنگونیشان کوشیدند.

مرجئه جبریه ریختن خون مسلمانان را حرام می دانند، مگر وقتی که به آنها (مرجئه) تجاوز کنند و خون مرجئه را مباح شمارند و در این هنگام است که آنها به دفاع از خویش بر می خیزند. آنها در این مقوله با مرجئه ناب ناهمسویی دارند؛ زیرا آنها عمل را پس از ایمان می دانند، لذا با بنی امیه به سازش برخاستند و با گروههای دیگر سر ناسازگاری نداشتند.

مرجئه جبریه را باور آن بود که مرتکب گناهان کبیره، کافر نیست و در آتش جاودان نخواهد بود، بل به قدر گناهش کیفر خواهد دید و سپس به بهشت در خواهد آمد. ثابت قُطنه، خوارج را تخطئه می کند؛ زیرا آنها مرتکبان گناهان کبیره را تکفیر می کردند و علی و عثمان را به کفر نسبت می دادند. به نظر او علی و عثمان از مؤمنان و یکتاپرستانی بودند که هرگز چیزی را انباز خدا نینگاشتند، و دشمنی و کشمکش آن دو و جدایی مسلمانان و جنگ با یکدیگر در روزگار این دو ایمان آن دو نفر را از میان نبرد. او تصریح می کند که امر این دو بر او پوشیده و پنهان است و نمی تواند روی درست مسأله را ببیند و از همین رو آن را به روز رستخیز موکول می کند تا خدا آن دو را براساس اعمالشان محاسبه کند و به آنچه می خواهد بر ایشان حکم راند. آنها در این مورد با مرجئه ناب، همداستان هستند.

مرجئه جبریه اعتقاد داشتند که انسان، موجودی است مجبور و بی اختیار و هرگز در انجام کارهایش آزاد نیست و نمی تواند کاری را سامان دهد و این که اراده الهی نافذ است و بازگرداننده ای ندارد. از مرجئه ناب چیزی به دست نرسیده که براساس آن ایشان متعرض مسأله جبر و اختیار شده باشند و اعتقادی درباره آن برای ایشان یاد نشده است.

مرجئه جبریه از اظهار نظر پیرامون مسائل مشتبه خودداری کرده اند

و آنها را به روز رستخیز پس افکنده اند تا خدا آن گونه که می خواهد در آنها داوری کند و تنها درباره مسائل آشکار همچون ستم فاحش و دشمنی ظاهر، احکامشان را صادر کرده اند و موضعشان را مشخص نموده اند. آنها در این زمینه ها با مرجئه ناب، ناسازگاری دارند؛ زیرا آنها امور مشکل و آشکار را از یکدیگر جدا نکرده اند و میان آنها همسانی قایلند و داوری پیرامون همه آنها را به خداوند موکول کرده اند.

گروهی از مرجئه جبریه در سال صد و یک به همراه یزید بن مهلب

در عراق شورش کردند^(۱). ثابت قطنه به یزید بن مهلب نامه ای نوشت و او را به جنگ با یزید بن عبدالملک برانگیخت و در برکنار کردن او تشویقش کرد^(۲).

ثابت قطنه، مسلمانان سمرقندی را به سال صد و ده پشتیبانی کرد و آنان را فرا خواند تا با عربهای مسلمان همداستان گردند و پرداخت جزیه از دوش آنها برداشته شود و همچون عرب، خراج کامل بپردازند. امّیا افراد اشرس بن عبدالله شیلمی - والی خراسان - در زمان هشام بن عبدالملک با آنها ستیز کردند؛ زیرا اشرس به عجم وعده داده بود پرداخت جزیه را از دوش هر یک از ایشان که اسلام آورد بر دارد، خراج برداشته شد ولی به جای آن جزیه را نهاد. او در نامه ای خطاب به ابن ابی عمّره کندی که فرمانده جنگ سمرقند و مسؤل گرفتن خراج آن بود^(۳)، نوشت:

ص: ۳۹

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۹۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۸۰ تا ۸۴.

۲- الاغانی، ج ۱۴، ص ۲۷۸.

۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۴۷.

«گرفتن خراج موجب نیرو گرفتن مسلمانان است و به من خبر رسیده که مردم سُغد و نظایر آن داوطلبانه به اسلام نییوسته اند و تنها به اسلام درآمده اند تا جزیه نپردازند. پس بنگر چه کسی فتنه می کند و فرایض را برپا می دارد و تدین می ورزد و سوره ای از قرآن را تلاوت می کند، خراج (جزیه) چنین کسی را حذف کن.» او سپس گرفتن خراج را از ابن ابی عمَرطه بازستاند و به هانی بن هانی داد و اشحید را همکار او گرداند. ابن ابی عمَرطه به ابوصیدا صالح بن طریف، وابسته بنی ضَبّه که اشرس او را به سمرقند فرستاده بود تا مردم آن جا را به شرط آوردن اسلام از پرداخت جزیه معاف کند، گفت: اکنون من در گرفتن خراج هیچ وظیفه ای ندارم، و اینک هانی و اشحید در پیش روی تواند. پس ابوصیدا برخاست و آنها را از ستاندن جزیه از مسلمانان بازداشت. هانی به اشرس نوشت: مردم اسلام آورده اند و مسجدها ساخته اند. برزگران بُخاری نزد اشرس آمدند و گفتند: از چه کسانی خراج (جزیه) می ستانی و حال آن که همه مردم عرب [مسلمان] گشته اند؟ اشرس به هانی و کارگزاران نوشت: خراج (جزیه) از کسانی که می گرفته اید همچنان بگیرید، و آنان گرفتن جزیه را از کسانی که اسلام آورده بودند از سرگرفتند و آنها از پرداخت جزیه سر برتافتند و از سُغدیان هفت هزارتن تحصّن کردند و در هفت فرسنگی سمرقند، بست نشستند. ابوصیدا، ربیع بن عمران تمیمی، قاسم شیبانی، ابوفاطمه ازدی، بشر بن جُرموز ضَبّی، خالد بن عبدالله نحوی، بشر بن زنبور ازدی، عامر بن قشیر خجندی، بیان عنبری و اسماعیل بن عقبه

برای یاری به ایشان پیوستند. اشرس بن ابی عمَرطه از جنگ دست کشید و مجشّر بن مزاحم سلمی را به جای خویش برگماشت و عمیره بن سعد

شیبانی را به او ملحق کرد. هنگامی که مجشّر آمد، به ابوصیدا نامه ای نوشت و از او خواست که او و یارانش به او بپیوندند. ابوصیدا همراه ثابت قطنه آمد و مجشّر آن دو را محبوس کرد. ابوصیدا گفت: مکر کردید و از آنچه گفتید بازگشتید. هانی به او گفت: آنچه از ریختن خون جلوگیرد، نیرنگ نیست. او ابوصیدا را نزد اشرس برد و ثابت قطنه را پیش او زندانی کرد. ثابت قطنه همچنان در حبس مجشّر بود تا آن گاه که نصر بن سیار به عنوان والی مجشّر بیامد و ثابت را نزد اشرس برد و حبسش کرد و سپس با ضمانت عبدالله بن بسطام آزادش ساخت و همراه او به جنگ با ترکان فرستاد و او در «بیکند» کشته شد(۱).

از دیگر طرفداران مرجئه جبریه در خراسان در دوران بنی امیه،

حارث بن سریج تمیمی بود که در سال یکصد و بیست و هشت هجری کشته شد(۲). ابن جریر طبری می گوید:

«دیدگاه حارث همان دیدگاه مرجئه بود». او بزرگترین رهبر و پرآوازه ترین انقلابی آنها بود. شرح حال او در صدر اوّل ناشناخته است و به نظر می رسد در دهه نخست سده دوم در خراسان بوده است و همراه اشرس بن عبدالله سلمی در سال یکصد و ده در بیکند با مردم سغد و بخارا و ترکانی که از اسلام برگشته، کفر در پیش گرفته بودند، جنگید، زیرا

ص: ۴۱

-
- ۱- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۵۵ تا ۵۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۱۴۷ تا ۱۵۰.
 - ۲- بنگرید به پاره ای از شرح حال او در تاریخ طبری، ج ۷، صص ۹۴ تا ۱۲۵ و ۳۲۹ تا ۳۴۲؛ العیون و الحدائق، ج ۳، صص ۱۸۴ تا ۱۸۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۱۸۳ تا ۱۸۹ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۴۲ تا ۳۴۶؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۱۳ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ السیاده العربیه، صص ۶۰ تا ۶۸؛ تاریخ الدوله العربیه، صص ۴۴۲ تا ۴۴۶ و ۴۵۹ تا ۴۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۰.

اشرس بر آنها پرداخت جزیه را واجب گردانیده بود و در پذیرش اسلام

آنها سخت گیری می کرد، و حارث و سواران قبیله اش از مردان تمیم در این جنگ، آزمایش خوبی دادند و عربها را از تشنه مرگ شدن رهانیدند(۱).

اخبار مربوط به حارث، پس از این گسسته می گردد سپس در سال یکصد و شانزده بار دیگر در نخذ(۲) رخ می نماید و این در حالی است که او به آیین مرجئه جبریه چونان درست ترین و استوارترین باور، اعتقاد یافته بود. او سیاه پوشید و پرچمهایش را سیاه کرد؛ چه، سیاهی را شعار رسول الله صلی الله علیه و آله می دانست. او به عاصم بن عبدالله هلالی والی خراسان از سوی

هشام بن عبدالملک می شورد و به بلخ می رسد که والی آن تجیبی بن ضیعه المرئی و نصر بن سیار لیشی بودند و او بر آن جا چیرگی می یابد و آن دو را از آن جا راند و از آن جا به جوزجان و فاریاب و طالقان و مرو رود لشکر کشید و بر همه آن نواحی چیرگی یافت، سپس با شصت هزار سپاه روی به سوی مروشاهجان آورد در حالی که رزمندگان ازد و تمیم و برزگران جوزجان و فاریاب و مروشاهجان و سلطان طالقان همراه او بودند. او آن جا را محاصره کرد و عربهای آن جا با او نامه نگاری کردند و با او ارتباط داشتند و تأیید خود را از او آشکار می کردند و پیکههایی را به سوی عاصم می فرستادند و از او می خواستند به کتاب و سنت و بیعت با «رضا» عمل کنند، و نزدیک بود که عاصم از مروشاهجان به نیشابور بگریزد تا در میان قوم خود یعنی قیسیان آرام گیرد و از آن جا نامه ای به

ص: ۴۲

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۵۰.

۲- نخذ: ناحیه ای است در خراسان واقع در میان چند ناحیه که از جمله آنهاست فاریاب، زم، یهودیه و آمل.

هشام بن عبدالملک بنویسد که با ارسال ده هزار نیروی شامی یاری اش

رساند تا با حارث به جنگ برخیزد و از میانش ببرد، ولی فرماندهان بنی تمیم و متنفذان آنها او را از نوشتن نامه به حارث منصرف کردند و با او پیمان بستند که تا دم مرگ با حارث بجنگند. آنها سپس متعرض حارث شدند و شمار بسیاری از یاران او را کشتند. ازدیان و تمیمیان همراه حارث به قبایل خود گراییدند و بدیشان پیوستند و عاصم را علیه او یاری رساندند و برزگران خراسان که با او خروج کرده بودند، از پیرامونش پراکنده گشتند و به سرزمینشان بازگشتند و حارث نتوانست مروشاهجان را به اشغال خود درآورد. عاصم نیز از او دست کشید و ضمانت کرد که با سلامت بازگردد(۱)، و حارث در روستای زرق در نزدیکی مدینه اقامت گزید و سپس به جنگ عاصم بازگشت ولی نتوانست بر او چیرگی یابد(۲).

نصر بن سیار لیشی در شعر خود به حارث و آیین مرجئه حمله می کند

و چنین می سراید(۳):

دُعْ عَنكَ دُنْيَا وَ أَهْلًا أَنْتَ تَارِكُهُمْ

مَا خَيْرُ دُنْيَا وَ أَهْلِ لَا يَدُومُونَا!

إِلَّا بَقِيَّةَ أَيَّامٍ إِلَى أَجَلٍ

فَاطْلُبْ مِنَ اللَّهِ أَهْلًا لَا يَمُوتُونَا!

أَكْثَرَ تَقَى اللَّهِ فِي الْإِسْرَارِ مُجْتَهِدًا

إِنَّ التَّقَى خَيْرُهُ مَا كَانَ مَكُونًا

وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بِالْأَعْمَالِ مُزْتَهَنٌ

فَكَنْ لَذَاكَ كَثِيرَ الْهَمِّ مَحْزُونًا

إِنِّي أَرَى الْعَبْنَ الْمُودَى بِصَاحِبِهِ

مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ مَغْبُونًا

تَكُونُ لِلْمَرِّ أَطْوَارًا فَتَمْنَحُهُ

يَوْمًا عِثَارًا وَ يَوْمًا تَمْنَحُ اللَّيْنًا

-
- ١- تاريخ طبرى، ج ٧، صص ٩٤ تا ٩٨؛ الكامل فى التاريخ، ج ٥، صص ١٨٣ و ١٨٤.
 - ٢- تاريخ طبرى، ج ٧، ص ١٠١.
 - ٣- تاريخ طبرى، ج ٧، ص ١٠٠.

بَيْنَا الْفَتَى فِي نَعِيمِ الْعَيْشِ حَوْلَهُ
دَهْرٌ فَأَمْسَى بِهِ عَنْ ذَاكَ مَرْبُونَا
تَحْلُو لَهُ مَرَّةً حَتَّى يُسَرَّ بِهَا
حِينًا وَتَمْقُرُهُ طَعْمًا أَحَابِينَا
هَلْ غَابِرٌ مِنْ بَقَايَا الدَّهْرِ تَنْظُرُهُ
إِلَّا كَمَا قَدْ مَضَى فِيمَا تُقَضُّونَا
فَامْنَحْ جِهَادَكَ مَنْ لَمْ يَرْجُحْ آخِرَهُ
وَ كُنْ عَدُوًّا لِقَوْمٍ لَا يُصَلُّونَا
وَاقْتُلْ مُوَالِيَهُمْ مِنَّا وَنَاصِرَهُمْ
حِينًا تُكْفِرُهُمُ وَالْعَنَهُمْ حِينًا
وَالْعَائِبِينَ عَلَيْنَا دِينَنَا وَهُمْ
شَرُّ الْعِبَادِ إِذَا خَابَرَ تَهُمُ دِينَا
وَالْقَائِلِينَ سَبِيلُ اللَّهِ بِعَيْتِنَا
لُبَّعْدَ مَا نَكْبُوا عَمَّا يَقُولُونَا
فَاقْتُلُهُمْ غَضَبًا لِلَّهِ مُنْتَصِرًا
مِنْهُمْ بِهِ وَدَعِ الْمُرْتَابَ مَقْتُونَا
إِرْجَاوُمْ لِرِّكْمِ وَالشُّرَكَ فِي قَرَنِ
فَأَنْتُمْ أَهْلُ إِشْرَاكِ وَ مُرْجُونَا
لَا يَبْعُدُ اللَّهُ فِي الْأَجْدَاثِ غَيْرَكُمْ
إِذْ كَانَ دِينُكُمْ بِالشُّرَكَ مَقْرُونَا

أَلْقَىٰ بِهِ اللَّهُ رُجْبًا فِي نُحُورِكُمْ
وَاللَّهُ يَقْضِي لَنَا الْحُسْنَىٰ وَيُعَلِّمُنَا
كَيْمًا نَكُونُ الْمُوَالِيَّ عِنْدَ خَائِفِهِ
عَمَّا تَرَوْمُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَالِدِّينَا
وَهَلْ تَعْبُونَ مِنَّا كَاذِبِينَ بِهِ
غَالٍ وَمُهْتَضِمٍ حَسْبِيَ الَّذِي فِينَا
يَأْتِي الَّذِي كَانَ يُبْلِي اللَّهُ أَوْلَكُم
عَلَى النَّفَاقِ وَمَا قَدْ كَانَ يُبْلِينَا

دنیا و خویشاوندانی را که روزی آنها را رها خواهی کرد، فرونه؛

چیست خیر دنیا و خویشاوندانی که برای ما ماندنی نیستند! مگر چند صبحی که اجل فرار رسد، پس از خدا خویشانی را
بخواه که نمیرند.

تقوای الهی را در پنهان با کوشش فرونی بخش، که تقوای نیکو، همان است که پوشیده بماند.

بدان که تو وامدار اعمال خود هستی، و از همین روی باید غم و

اندوه فراوان داشته باشی.

من آن فریب خوردگی را که صاحبش را به هلاک می رساند در کسی می بینم که در این روزها فریب خورده باشد.

آدمی حالاتی مختلف دارد که روزی بدو سختی رساند و روزی

نرمی.

در حالی که آدمی زندگی خوشی دارد، روزگار او را دگرگون می سازد
و شام می کند در حالی که از آن خوش رانده شده است.

گاهی برای او چنان شیرین باشد که موجب شادی او گردد و گاه باشد که همان را در کام او تلخ گرداند.
آیا باقیمانده ای از باقیمانده های روزگار را می بینی جز آن که همان گونه گذشته که بر ما خواهد گذشت.
با کسی جهاد کن که آخرتی را امید نمی برد و دشمن کسی باش که
نماز نمی گزارد.

زمانی طرفداران و یاران ایشان را در میان ما بکش که تکفیر و
نفرینشان می کنی.

عیب گیران بر دین ما همان بدترین بندگان هستند، هنگامی که درباره دینی با آنها به گفت و گو بر می خیزی.
آنها که می گویند راه خدا مقصود و مطلوب ماست، چه فراوان روی
بر تافته اند از آنچه می گویند.

پس از سرِ خشمِ الهی آنها را بکش و با این کشتن، از آنها انتقام بگیر، ولی افراد دو دل و فریب خورده را وانه.
ارجای شما موجب شد که شما و شرک شما در ریسمانی گرفتار آید، چه، شما اهل شرک و ارجا هستید.
خداوند جز شما را از گورها دور کند که دینتان با شرک درهم آمیخته
است.

خدا با همان شرک در دل شما هراس افکند و خدا درباره ما به نیکی

تا هنگام پیش آمدن رویدادهای هراسناکی که آهنگ اسلام و دین دارند همچنان طرفدار اسلام باشیم.

آیا بر ما عیب می گیرید که افراطی و ستمگر را تکذیب می کنیم؟ آن چیز که در میان ماست، مرا بسنده می کند. و آن این که خداوند نخستین فرد شما را به نفاق مبتلا کرد، در حالی که ما را بدان مبتلا نساخت.

سیار لیشی، حارث بن سریج و طرفداران او را تکفیر می کند، زیرا او به آیین مرجئه گرویده بود و بیان می دارد که آنها مشرکانی هستند که از گروه مسلمانان کناره گرفتند، زیرا مرتبه عمل را پس از ایمان می دانند و واجبات و عبادات را وانهادند. نصر بن سیار لیشی، حارث را تشویق می کند تا در راه خدا جهاد کند و کلمه الله را در زمین بگستراند و با کافرانی که به خدا ایمان ندارند و نماز برپا نمی دارند و با مسلمانان عرب می جنگند و می کوشند ایشان را از خراسان برانند، بستیزد. او حارث را متهم می کند که از مرجئه ناب است و گمان می کند باور او چنین است که طاعت را از ایمان نمی داند در حالی که این و همی بیش نیست، چه، حارث از طرفداران مرجئه جبریه ای است که عمل را بخشی از ایمان می دانند و ایستار خود در برابر شیوه بنی امیه را بر همین اساس، شالوده ریختند.

چه بسا نصر از آیین حارث آگاهی داشته و می دانسته که او از مرجئه جبریه است لیکن از سر مکر و فریب، چنین اشاعه می داد که وی از طرفداران مرجئه ناب است تا از این راه پیروانش را از او بگرداند و بر او بشوراند و مانع از آن شود که عربهای مروشاهجان بدو بیوندند و آنها را

خراسان از روزگار فتوحات اسلامی تا زمان هشام بن عبدالملک زیر فرمان کارگزار عراق بود و هشام آن را از کارگزار عراق، جدا کرد و فرمانبر خلیفه در شام گرداند. عاصم بن عبدالله هلالی درباره سنگینی مسولیت نهاده شده بر دوشش و نیز پیرامون عظمت مشکلاتی مالی اندیشید که موالی خراسان و آن سوی رود جیحون یا عربهای خراسان به بار آورده بودند و همین موجب شده بود موالی را تأیید کنند. او پیش خود این گونه صلاح دید که به هشام بن عبدالملک پیشنهاد کند که خراسان را به کارگزار عراق باز گرداند و لذا بدو چنین نوشت (۱): «صلاح نیست خراسان جز به کارگزار عراق، پیوست شود و در این صورت او خواهد توانست به گاه پیش آمدن رویدادها و مصایب، از نزدیک، تدارکات، درآمدها و پشتیبانی را زیر نظر داشته باشد، چه، امیرالمؤمنین از این ناحیه دور است و دادرسی او به این منطقه با کندی همراه خواهد بود». پس هشام عاصم را از خراسان برکنار کرد و به خالد بن عبدالله قسری کارگزار عراق نوشت که برادرش اسد را به ولایت آن جا بگمارد تا تباہکاریهای حارث در خراسان را سامان بخشد. به عاصم خبر رسید که اسد بدان جا روی آورده، «پس او با حارث، سازش کرد و نامه ای برای او نگاشت که به هر ناحیه ای از خراسان که بخواهد فرود آید و این که همگی نامه ای به هشام بنویسند و عمل به کتاب خدا و سنت نبوی را از او بخواهند و اگر سرباز زد همگان علیه او همداستان شوند» (۲). روای قبیلہ های ازد و تمیم بر آن

ص: ۴۷

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۹۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۷.

موافقت کردند و بر این نامه، مهر خویش نهادند مگر یحیی بن حنین

بکری رئیس قبیله بکر که مخالف این طرح بود و مهر بر نامه نهاد و گفت: این کار، کنار زدن امیرالمؤمنین است (۱)، و جدایی از حکومت و استقلال خراسان برای عاصم و حارث تحقق نیافت. فرقه زیدیه شیعه انقلاب حارث بن سریج تمیمی را علیه بنی امیه در خراسان یاری رساندند، و کمیت بن زید اسدی کوفی، شاعر زیدیه، این شعر را برای اهالی مروشاهجان فرستاد (۲):

أَلَا أبلغُ جماعةَ أهلِ مروِ
على ما كانَ من نأْيٍ و بُعْدِ
رسالةِ ناصحٍ يُهدى سَلاماً
و يأمرُ في الذی رَكِبوا بِجِدِّ
و أبلغُ حارثاً عَنَّا اعتذاراً
إليه بأنَّ مَنْ قَبلي بِجُهدِ
و لولا ذاكَ قد زارَتكَ خيلُ
من المِصرَينِ بالفرسانِ تَردي
فلا تَهِنُوا و لا تَرَضُوا بِخَسْفِ
و لا يَغُرُّكُمْ أسدٌ بعهدِ
و كُونُوا كالبغايا إنَّ خُدَعَتُمْ
و إنَّ أقررتُمْ ضيماً لوغِدِ
و إلا فارفعوا الرِّاياتِ سوداً
على أهلِ الصَّلالهِ والتَّعدِي
فكيفَ و أنتُمْ سبعونَ ألفاً
رماكمُ خالدٌ بِسبيهِ قَرِدِ

و مَنْ وَلَّىٰ بِدَمَّتِهِ رَزِينًا

و شَيْعَتُهُ و لَمْ يُؤْفِ بِعَهْدِ

و مَنْ عَشَىٰ قِضَاعَهُ ثَوْبَ خِزْيِ

بِقَتْلِ أَبِي سَلَامَانَ بْنِ سَعْدِ

فَمَهْلًا يَا قُضَاعَ فَلَا تُكُونِي

تَوَابِعَ لَا أَصُولَ لَهَا بِنَجْدِ

و كُنْتَ إِذَا دَعَوْتَ بَنِي نِزَارِ

أَتَاكَ الدُّهُمُ مِنْ سَبِطِ و جَعْدِ

فَجِدِّعَ مِنْ قُضَاعِهِ كُلُّ أَنْفِ

و لَا فَازَتْ عَلَيَّ يَوْمَ بِنَجْدِ

هان، به مردم مرو، با همه دوری که در میان است، پیام خیرخواهی (۳) را

ص: ۴۸

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۷.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۰.

۳- خیرخواه در این جا صفت فاعلی است نه مصدر - م.

برسان که درود ارمغان می کند و به کسانی فرمان می دهد که با جدیت بر اسبان خود می جهند، و پوزش عمیق کسانی را که نزد من اند به حارث رسان. اگر این نمی بود از دو سرزمین سوارانی بر حارث یورش می آوردند که زمین را زیر سم اسبان خود می کوبیدند. پس سستی نورزید و خواری نپذیرید و روی کار آمدن اسد شما را نفریید. اگر فریب بخورید جز تبهکار نخواهید بود، هر چند زیر بارخواری آن بدسرشت رفته اید، و گرنه درفشهای سیاه برافرازید و بر اهل گمراهی و تجاوز بتازید. چگونه است که خالد میمون سان بر هفتاد هزار تن شما یورش می آورد؟ اگر کسی پیمان دار باشد ولی پیروان پیمان نگاه ندارند، و کسی که بر قبیله قضاعه با کشتن ابوسلامان بن سعد جامه خواری پوشاند، پس اینک ای قضاعه از وابستگان پستانی نباشید که در سرزمین نجد ریشه ندارند. هر گاه بنی نزار را بخوانی سپاه تازی و پارسی سوی تو آیند، پس بینی بنی قضاعه بریده باد و هرگز طعم بزرگواری نچشند.

او حارث و یاران او از مرجئه جبریه و عربهای مروشاهجان را که در کنار او قرار گرفتند، تشویق می کند که در انقلاب پیش روند و در جنگ، جدیت به کار زنند و در نبرد، آن قدر از خود دلاوری نشان دهند که بنی امیه را از میان ببرند و حکومت آنان را ویران کنند و مردم را از شرّ و ستم آنها برهانند، و از کناره گیری زیدیان کوفه و بصره از یاری و پشتیبانی او پوزش می طلبد و آنها را در محاصره معرفی می کند که خالد بن عبدالله قسری به بدترین عذاب گرفتارشان کرده آنها را سخت به سختی افکنده بود. شاعر همچنان او را به شور می آورد و آرزو را در دلش جان می بخشد و دلش را قوت می دهد تا جایی که پشتیبانان او رو به فزونی می نهند و

لشکری گران به وی می گروند با هفتاد هزار تن رزمنده و روز پیروزی نزدیک می گردد. او حارث را برحذر می دارد از این که به صلح و گفت و گو با اسد بن عبدالله قسری گرایش نشان دهد یا به وعده ها و پیمانهای او اطمینان حاصل کند و او را از مکر و خیانت پیشگی اسد بن عبدالله قسری می هراساند و او را همچون برادرش خالد معرفی می کند که پیمان شکن است و هرگز به عهد خود وفا نمی کند.

مقصود کمیت از سرودن این شعر آن است که خالد را به شورش مرجئه جبریه در خراسان مشغول دارد تا بدین ترتیب از هجوم او به زیدیه و شیعه در عراق مانع شود و از فشار او بر ایشان بکاهد، تا این که فرصتی در اختیار آنها نهند که علیه بنی امیه بشورند و از اریکه به زیرشان کشند(۱).

دور نیست که کمیت فریب درفشهای سیاه حارث و ندای او را در بیعت با رضا خورده گمان برده باشد که او می خواهد خلافت را به علویان بازگرداند و هاشمیات او گواه بر این نکته است. وی از نقشه عباسیان در این گامه از تاریخ تبلیغاتشان غافل بوده چنین پنداشته است که آنها و عموزادگانشان با علویان در یک حزب و گروه قرار دارند و می کوشند خلافت را به علویان بازگردانند(۲). سخنسرایان دیگر زیدیه نیز که هر دو حکومت را درک کرده بودند، فریب درفشهای سیاه عباسیان و تبلیغات ایشان را در بیعت با رضای آل محمد(۳) خوردند و چنین

ص: ۵۰

۱- التطور و التجديد في الشعر الاموي، صص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۲- هاشمیات کمیت، ص ۱۱۸.

۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۸۰؛ اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۷۸؛ الکامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۳۸۰.

پنداشتند که آنها در راه بازگرداندن. خلافت به علویان می کوشند(۱).

اسد بن عبدالله قسری در حالی به خراسان آمد که عاصم بن عبدالله هلالی جز مروشاهجان و منطقه نیشابور را در اختیار نداشت. او عاصم را به زندان افکند زیرا با حارث، همداستان شده بود که اگر خلیفه به کتاب و سنت عمل نکند، کنار نهاده شود. وی کارگزاران جنید بن عبدالرحمن از قبیله قیس را از زندان بیرون آورد و در درجات نظامی میان یمینان و ربعیان و مضریان همسانی برقرار کرد و از تعصبات قبیله گرای دوری گزید(۲).

او سپس برای جنگ با حارث و فرماندهان او که بر بیشتر شهرهای خراسان و شهرهای آن سوی رود جیحون چیرگی یافته بودند، آماده شد. طولی نکشید که او عبدالرحمن بن نعیم غامدی را به همراه رزمندگان کوفه و شام به سوی حارث در مرو رُوذ گسیل داشت و خود به سوی خالد بن عبدالله هجری راهی آمل شد و طلایه داران سرکش آن ناحیه را به شکست کشانید و آنها را واداشت تا به شهر پناه برند وانگاه ایشان را محاصره و منجیقها بر آنها راست کرد. آنها نیز تسلیم او شدند به شرط آن که به کتاب و سنت عمل کند و مردم را به سبب گناهانشان به کیفر نکشد. او یحیی بن نعیم شیبانی را به ولایت آنها برگماشت و آن گاه رو به سوی

بلخ آورد و در آن جا فرود آمد و کشتیهایی در اختیار گرفت و آهنک ترمذ

ص: ۵۱

۱- الشعراء من مخضرمی الدولتین الامویه و العباسیه، ص ۲۰۳ تا ۲۰۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۴؛ معجم الشعراء، ص ۱۱۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۸.

کرد. در آن جا دید که حارث، سنان اعرابی سلمی را محاصره کرده است و سَبَل - پادشاه خُتَل - حارث را همراهی می کند. اسد در آن سوی رود اردو زد ولی نتوانست از آن بگذرد و خود را به مردم ترمذ برساند و ایشان را یاری کند؛ لذا به بلخ بازگشت. بشر بن جرموز ضَبَّی و ابوفاطمه ازدی و دیگر روستاییانی که با حارث بودند، بر دروازه ترمذ می آمدند و می گریستند و از بنی مروان شکوه می کردند و بنی امیه آنها را از این کار باز می داشتند. حارث نتوانست آن جا را بگشاید و اشغال کند و سَبَل هم او را ترک کرد و به سرزمین خود برفت و موجب شد یارانش از اطراف حارث پراکنده شوند و در پی آن مردم ترمذ بر او شوریدند و به شکستش کشیدند و شماری از یاران با نفوذ و خردمندانشان را از دم تیغ گذراندند. حارث از آنها به سوی تخارستان روی برتافت و در آن منطقه جایگیر شد(۱).

اسد بلخ را به سوی سمرقند ترک کرد و چون به زمّ در کنار رود جیحون رسید، پیکی به سوی هیثم شیبانی از یاران حارث فرستاد که در دژی از دژهای آن جا بست نشسته بود. اسد به او پیام فرستاد که: شما اقوام خود از بنی امیه را به سبب بدکرداریشان پس زدید ولی این به حدّ اسارت یا هتک ناموس یا چیرگی مشرکان بر شهری همچون سمرقند نرسید. اسد او را به فرمانبری تشویق کرد و از سرکشی هراساند، هیثم نیز به سوی اسد آمد و اسد بدو امان داد و به همراه اسد به سمرقند بازگشت و دو پاداش به سمرقندیان داد، سپس به ارتفاعات وَرَعَسَر رفت که آب

ص: ۵۲

۱- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۸.

سمرقند از آن جا می آمد. او بستر آب را بیست و مجرای آب را از سمرقند بگرداند(۱) و در پی آن به بلخ بازگشت. او از آن جا جدیع بن علی کرمانی ازدی را به سوی حارث در قلعه تیوشکان تخارستان علیا حرکت داد. حارث در آن جا فرود آمده بود. او به خویشاوندان خود یعنی بنی بززی از قبیله تغلب پناه برد. کرمانی آنها را محاصره کرد تا آن جا را گشود و جنگندگان ایشان را بکشت و بنی بززی را از دم تیغ گذارند و مردم عادی آنها اعم از عرب و وابستگان و فرزندان را به اسارت گرفت و آنها را در بازار بلخ به کسانی فروخت که پول بیشتری می پرداختند(۲).

اسد بلخ را در سال یکصد و هجده به عنوان مقرّ خود برگزید و دیوانها را بدان جا منتقل کرد و با تخارستان بستیزید و آن جا را گشود و گروهی را به اسارت گرفت(۳). او سپس در سال بعد به خُتل در ساحل شرقی رود جیحون که در برابر بلخ قرار داشت شبیخون زد. سلطان آن جا از خاقان ترک یاری جست و او یاری اش رساند. سلطان خُتل پیکی به سوی اسد فرستاد و او را از آمدن خاقان آگاهانید و نصیحتش کرد که سرزمین او را ترک کند تا ترکها به او صدمه ای نزنند. اسد پس از تردیدهایی سرانجام به او پاسخ مثبت داد و اموال گران خویش را برد و رود را پیمود ولی خاقان به نیروهای عقب مانده او رسید و آنها را بکشت و سپس از رود به سوی ساحل غربی رفت و به جلودرانی حمله برد که اموال گران را در دل درّه جای داده بودند و اسد و رزمندگان همراه او

ص: ۵۳

-
- ۱- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۹.
 - ۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۷.
 - ۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۱۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۸.

توانستند با سختی فراوان از مهلکه بگریزند(۱)!

خاقان در تخارستان اردو زد. حارث که همچنان در آن جا بود به خاقان پیوست و هر دو نیرو به جوزجان تاختند و اسد عربهای آن منطقه را تاراند و به بلخ واردشان ساخت و خود فرماندهی ارتشی گران را از رزمندگان فلسطین، قنشرین، حمص، دمشق، ازد، تمیم ربیعہ اهل خراسان و مردم جوزجان را برعهده گرفت و با خاقان در جاهای فراوان نبرد کرد و همچنان با او ستیزید و تا او را شکستی فاحش داد و عده ای را به اسارت درآورد و نیز اموالی را غنیمت گرفت.

خاقان با نیروهای باقیمانده خود مدّتی در تخارستان بماند وانگاه به سرزمینش بازگشت و این در حالی بود که حارث نیز همزمان با او رفت. پس از آن که خاقان به سرزمین خود رسید، یکی از یارانش او را از پای درآورد و بدین سان میان ترکها اختلاف افتاد و از یکدیگر جدا شدند و اسد به بلخ بازگشت(۲).

بدین سان جبهه حارث رو به سستی نهاد و همچنان در سرزمین ترکها بماند تا اسد به سال یکصد و بیست، هجری درگذشت، و نصر بن سیار لیبی ولایت خراسان یافت و ولایتش را با جنگ با ترکها آغازید و ماوراء رود جیحون را از سمت باب الحدید تصرف وانگاه آهنگ سمرقند کرد و از آن جا رو به سوی تاشکند نهاد ولی کورصول ترکی و حارث بن سریق تمیمی مانع از آن شدند که وی از رود چین بگذرد. لشکر گرانی از قبایل پنجگانه خراسان و مردم شام، همراه نصر بودند و جماعتی از اهالی

ص: ۵۴

۱- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۱۱۳ تا ۱۱۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۱۰۲ تا ۲۰۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۱۱۹ تا ۱۲۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۲۰۳ تا ۲۰۵.

بخارا و سمرقند و کش (شهر سبز) و اسروشنه، نصر را همراهی می کردند که شمار آنها به بیست هزارتن می رسید. او سپس بر کورصول ترک چیرگی یافت و به اسارتش گرفت و آن گاه او را بکشت و جنازه اش را به چهارمیخ کشیده سپس سوزاند. آن گاه او به سوی تاشکند رفت و حارث راه را بر او بست و بر لشکریان او منجنیقها راست کرد. این منجنیقها به سوی بنی تمیم بود و حارث آنها را به سوی ازد یا بکر بن وائل بگرداند و با آن به سوی ایشان شلیک کرد، ولی او پس از مدتی از رویارویی نصر دست کشید، چه، رزمندگان تمیمی او از جنگ سرباز می زدند و می خواستند خون تمیمیان حفظ و زندگیشان پاس داشته شود، زیرا آنها و حارث از یک قبیله بودند و همگی نسبت به یکدیگر غیرت می ورزیدند و نسبت به دشمنانشان تعصب داشتند و این، کار را بر نصر آسان کرد و به او فرصت داد تا از رود بگذرد و سلطان تاشکند با صلح و سلام و هدیه و پرداخت گرو او را دیدار کرد. از شرایط صلح، یکی این بود که حارث را از سرزمینش بیرون کند و او حارث را به سوی فاراب در آن سوی رود سیحون بیرون راند، و نصر به سوی فرغانه رفت و با سلطان آن جا سازش کرد و سپس به مروشاهجان بازگشت (۱).

حارث در میان پیروان خود از عرب و موالی این گونه اشاعه داد که او همان مهری است که خداوند، او را برای رهایی بیچارگان و دادستانی ستمدیدگان برانگیخته است (۲). این احتمال هم هست که او برای تأکید این پندار و ریشه دار کردن دعوتش حدیثی هم جعل کرده باشد و این

ص: ۵۵

۱- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۱۷۳ تا ۱۷۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۲۳۶ تا ۲۳۹.

۲- سیاده العربیه، صص ۶۲ تا ۱۲۷.

همان حدیث معروفی است که ابوداود روایت کرده (۱): «از آن سوی رود مردی برون آید حارث نام که برزگری است و جلو دار او مردی است که منصور خوانده می شود. او زمینه را هموار می کند یا امکان روی کار آمدن خاندان محمد را فراهم می آورد همان گونه که قریش برای پیامبر خدا امکانات فراهم کرد، و بر همگان است یاری رساندن بدو».

حارث در تبعیدگاه خود فاراب شش سال بماند تا آن که میان یمنیان و ربعیان از یک سو و مُضَریان از سوی دیگر در سال یکصد و بیست و شش در مرو شاهجان آشوبی در گرفت و آتش جنگ در میانشان زبانه کشید و یکدیگر را از پای در آوردند. نصر از آن ترسید که مبادا حارث از وضع شوریده خراسان بهره برد و با یاران عرب و موالی ترک خود بدو یورش آورد و او را بیش از پیش به ضعف کشاند و این پس از زمانی بود که جُدیع بن علی کرمانی (۲) رئیس ازدیان با او سر مخالفت برداشته، بر او شوریده بود، لذا او مقرّر داشت که حارث را امان دهد و آهنگ خیرخواهی و یاری او در برابر دشمنان یمنی و هم پیمانان ربعی وی کرد. او گروهی را نزد حارث فرستاد تا او را از رفتن به سرزمینهای ترک بازدارد و پیکی نزد یزید بن ولید بن عبدالملک فرستاد و از او خواست تا از حارث چشم پوشد و امانش دهد و او هم به خواسته نصر پاسخ داد و نامه ای چنین به حارث نوشت: «اما بعد، از آن جا که حدود الهی تعطیل شده و به بندگان خدا آن رسیده که رسیده و خون آنها به ناحق ریخته

ص: ۵۶

۱- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۴۷۷؛ النهایه او الفتن والنهایه، ج ۱، ص ۲۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۵۹؛ مختصر تذکره القرطبی، ص ۱۳۳.

۲- بنگرید به ضبط نام او در اشتقاق، ص ۵۰۲، جمهره انساب العرب، ص ۳۸۱.

شده و اموالشان به ستم ستانده گردیده است، ما در راه خدا خشمناک شدیم و آهنگ آن که در میان امت به کتاب خداوند عزوجل و سنت نبوی عمل کنیم، پس با همراهانت در امن و امان به سوی ما بیا که شما برادران و یاران ما هستید. من به عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز نوشته ام که آنچه از اموال و اسرای شما ستانده بازگرداند» (۱).

حارث در بیست و هفتم جمادی الآخره سال یکصد و بیست و هفت هجری به مروشاهجان رسید و نصر به استقبال او آمد و در مهرورزی و خوشامدگویی، راه مبالغه پیمود «پس او را به کوشک بخاراخذاه وارد آورد و روزانه پنجاه درهم هزینه خورد و خوراک او می کرد... او آن عده از افراد خانواده او را که در نزدش بودند، آزاد کرد و قید از محمد بن حارث و آلف، دختر حارث و امّ بکر برداشت» (۲). زن

نصر جامه ای از پشم گرانها برای حارث فرستاد تا خود را با آن از سرما حفظ کند و حارث آن جامه را به چهارهزار دینار فروخت و پول آن را یکسان میان یارانش تقسیم کرد (۳). او بر پلانی می نشست و بالش خشنی را برای او تا می کردند. نصر به او پیشنهاد ولایت و پرداخت یکصد هزار دینار داد، ولی او نپذیرفت و پاسخ نصر را چنین فرستاد: «من به این دنیا و کامیابیهای آن و جمع شدن با زنان عرب تعلق ندارم و آنچه می خواهم تنها کتاب خداوند عزوجل و عمل به سنت نبوی و بهره بردن از اهل خیر

ص: ۵۷

۱- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۲۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۹.

و فضیلت است و اگر تو هم چنین کنی بر دشمن یاریت رسانم»^(۱). حارث به کرمانی نیز این گونه نوشت: «اگر نصر امکان عمل به کتاب خدا را در اختیار من نهد و فرصت بهره بری مرا از اهل خیر و فضیلت که از او خواسته ام برایم فراهم آورد یاری اش رسانم و به امر الهی قیام کنم و اگر چنین نکند، از خدا علیه او یاری خواهم جست و اگر تو خواسته مرا در پرداختن به عدالت و سنت ضمانت کنی، یاری ات خواهم رساند»^(۲).

هرگاه بنو تمیم بر حارث وارد می آمدند، او آنها را به خود می خواند و گروهی از سران ایشان با حارث بیعت کردند که از جمله آنها بشر بن جرموز ضَبّی بود و سه هزار نفر از مردم مرو شاهجان به او پیوستند^(۳). حارث همچنان با نصر مخالفت می ورزید و هرگاه او از حارث می خواست که به طاعت وی درآید حارث از پذیرش این امر سر باز می زد و به او می گفت: «من از سر انکار ستم، سیزده سال است که از این شهر به در آمده ام و تو از من می خواهی بدان بازگردم».

پس چون یزید بن عبدالملک بمرد و مروان بن محمد جانشین او شد و نصر با او بیعت کرد، تردید در دل حارث رخنه کرد و ترسید که مباد نصر بدو نیرنگ زند. پس به نصر گفت: یزید بن ولید به من امان داده بود،

ولی مروان امان یزید را نافذ نمی داند و من از او در امان نیستم. نصر او را به بیعت فراخواند و او خودداری کرد. نصر بسیار تمایل داشت که

ص: ۵۸

-
- ۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۲۸؛ نیز بنگرید به البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۶.
 - ۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۲۸.
 - ۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۲۸.

دوستی حارث را جلب کند و با اخلاص می کوشید از او دلجویی کند تا در صفوف بنی تمیم شکاف نیفتد و سخنان چند گونه نگردد؛ حال آن که ایشان بیشترین شمار مضررها و با هیت ترین آنها و پشتیبانان نصر و قویترین حامیان او بودند که حارث در رویارویی با دشمنان یمنی و ربعی خود به آنها تکیه می کرد. پس میانجیگرها از سران بنیتمیم میان آن دو میانجیگری کردند و به حارث اصرار کردند که در یاری رساندن به نصر از عشیره خود پیروی کند و از راه آنها جدا نشود و گروهشان را از هم نپراکند، ولی حارث برخواسته آنها موافقت نکرد و گفت (۱): «همانا من

ولایت را از آن کرمانی می دانم در حالی که خلافت در دست نصر است».

حارث سپس در نزدیکی دیوار کوشکی که در آن سکونت داشت اردو زد و به نصر گفت: «خلافت را شورایی کن» ولی او نپذیرفت. پس حارث به خانه های یاران خود رفت و در آن جا پناه گرفت. او دستور کار و دعوت خود را نگاشت و به دعوتگانش دستور داد آن را برای مردم بخوانند. پس چون مردم آن را شنیدند بدو پیوستند و بدین ترتیب همراهیان و پیروان او رو به فزونی نهاد (۲).

حارث چنین می نمود که صاحب درفشهای سیاه است، پس نصر پیامی چنین به سوی او فرستاد: «اگر آن گونه هستی که می پنداری و حصار دمشق را درهم خواهید ریخت و خلافت بنی امیه را درهم خواهید شکست، پس از من پانصد چهارپا و دوست شتر بگیر و هر چه مال و جنگ افزار می خواهی با خود ببر و برو. به جان خودم سوگند، اگر آنچه را

ص: ۵۹

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۲.

یاد آور شده ای داشته باشی، من در دست توام و اگر چنین نباشی، کسانت را به نابودی کشانده ای. حارث گفت: این را حق دانستم لیکن کسی از همراهانم با من بر آن بیعت نمی کند. نصر گفت: روشن شده است که آنها بر رأی و نظر تو نیستند و بینشی چونان تو ندارند و ایشان انسانهایی هستند تبهکار و دون، پس خدا را برای بیست هزار تن از ربیعہ و یمن که در کشمکش میان خودتان نابود خواهند شد به خاطر آور. نصر، ولایت ماوراءالنهر را به همراه سیصد هزار درهم به حارث پیشنهاد کرد ولی حارث نپذیرفت. نصر به او گفت: اگر می خواهی، کار خود را با کرمانی آغاز کن، اگر او را کشتی، من در طاعت تو خواهم بود و اگر می خواهی، کار من و او را به خودمان واگذار؛ اگر من بر او ظفر یافتم، رأی من همان رأی تو خواهد بود، و اگر می خواهی با یاران برو و اگر از ری گذشتی پس من در طاعت تو خواهم بود (۱). حارث و نصر همچنان با اختلاف فراوان و دوری بسیار دیدگاه با یکدیگر مکاتبه داشتند تا آن که هر دو موافقت کردند مردانی را برگزینند تا برای ایشان گروهی را مشخص کنند که به کتاب خدا آگاهی دارند. نصر، مقاتل بن سلیمان بلخی و مقاتل بن حیان نبطی بلخی را برگزید و حارث، مغیره بن شعبه جهضمی و معاذ بن جبله را انتخاب کرد. نصر به کاتبش دستور داد همان سنتهایی را بنویسد که ایشان بدان خشنودند و همان کارگزارانی را بیاورند که ایشان برمی گزینند، و ولایت دو مرز سمرقند و تخارستان را بدیشان دهند و دستور کار و شیوه هایی را بنگارد که دو نماینده حارث بدان رضایت

ص: ۶۰

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱؛ الکامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۳۴۳؛ البدایه و النهایه فی التاريخ، ج ۱۰، ص ۲۶.

دارند(۱). آن گاه حارث و نصر به مباحثه پرداختند و راضی شدند که مقاتل بن حیان و جهم بن صفوان در میان آنها داوری کنند و آنها چنین حکم کردند که نصر کناره گیرد و حکومت شورایی گردد، ولی نصر نپذیرفت(۲)، حارث هم با او به مخالفت برخاست و فرمان داد دستورالعمل او در بازارها و مساجد خوانده شود. این دستورالعمل خوانده شد و مردم بسیاری بدو پیوستند. مردی نیز این دستورالعمل را بر در خانه نصر بخواند و غلامان نصر او را بزدند و حارث با او بستیزید و اعلان کرد که آهنگ جنگ با او دارد وانگاه مروشاهجان را به تسخیر درآورد و بر پاره ای مناطق آن چیرگی یافت و به نصر چنین پیام فرستاد: «ما به پیشوایی تو تن در نمی دهیم و نصر بدو چنین پاسخ داد: تو چگونه عقل داری و حال آن که عمرت را در سرزمین شرک سر کردی و به همراهی مشرکان با مسلمانان جنگیدی! این خیال خامی است که من نزد تو بیش از آنچه زاری کرده ام، زاری کنم». فرماندهان نصر با او جنگیدند و آنچه را فتح کرده بود، از او بازستاندند و به شکستش کشانیدند و برخی از دعوتگرايش را به بند کشیدند و آن گاه بکشتند(۳). پس حارث نزد کرمانی رفت و با او بیعت کرد و به همراهی او با مضریان بجنگید تا جایی که بر بیشتر مناطق مروشاهجان سیطره یافت(۴).

ص: ۶۱

-
- ۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۲.
 - ۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۳؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۶.
 - ۳- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۳۴ و ۳۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۴؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۶.
 - ۴- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۴.

چون مضریان پس نشستند و به شکست کشیده شدند، تعصب قبیله حارث - بنی تمیم - تمام وجود او را دربرگرفت، لذا از پشتیبانی کرمانی و حمایت او در برابر نصر و مضریه دست کشید و به نصر چنین پیغام فرستاد: «همانا یمنیان مرا درباره شکست شما می نگویند در حالی که من ترک مخاصمه کرده ام. پس یاران خود را در کنار کرمانی قرار ده. نصر، یزید نحوی را به سوی او فرستاد که مطمئن بود حارث به پیمان خود در ترک مخاصمه وفا خواهد کرد. گفته می شود دلیل این که حارث از جنگ با نصر دست کشید، آن بود که عمران بن فضل ازدی و خاندان او و عبدالجبار عدوی و خالد بن عبیدالله بن حبیب عدوی و عموم یاران او به سبب عملکرد کرمانی نسبت به مردم تبوشکان از او انتقام کشیدند، و آن چنین بود که اسد، کرمانی را به سوی ایشان فرستاد و آنها با حکم اسد بدان جا وارد آمدند و کرمانی شکم پنجاه مرد را درید و آنها را در رود بلخ افکند و دست و پای سیصد نفر از آنها را برید و سه نفر را به چهارمیخ کشید و اموال غیرمنقول آنها را به مزایده گذاشت و آنها نیز به سبب آن که حارث به کرمانی یاری رسانده، با نصر به ستیز برخاسته بود بدخواه حارث گشتند»^(۱)، لیکن نصر آهنگ رفتن به مرو شاهجان کرد، زیرا چنین نتیجه گرفته بود که مضریان، آن گونه که حارث با کرمانی همداستان شده بود، با او همداستان نخواهند شد، از همین روی از ایشان کناره گرفت و به نیشابور رفت و منتظر ماند تا حارث و کرمانی اختلاف یابند و با

یکدیگر به کشمکش برخیزند و یکی دیگری را از پای درآورد. پس شهر،

ص: ۶۲

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۲.

تنها برای کرمانی ماند و او خانه مضریان را زیر و رو کرد و اموالشان را به غارت برد و حارث نابود کردن خانه های ایشان و غارت اموالشان را تقیح کرد و کرمانی هم آهنگ او کرده، سپس ترکش گفت(۱).

بشر بن جرموز ضبّی که از بزرگترین یاران حارث بود، او را برای یاری رساندن به کرمانی و فروغلتیدن در تعصّب قبیله ای و نادیده گرفتن اصول مرجئه جبریه و در پیش گرفتن عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر نکوهید و از او جدا شد و به او گفت(۲): «من بر سر دادخواهی همراه تو ستیزیدم، ولی هنگامی که با کرمانی یکی شدی، دانستم که تو از آن روی می جنگی که گفته شود: حارث چیرگی یافت! و اینان از سر تعصّب می جنگند و من دیگر همراه تو نخواهم جنگید. او با پنج هزار و پانصد رزمنده از حارث جدا شد. گفته می شود: شمار رزمندگان همراه او چهارهزار تن بوده است. بشر گفت: ما گروه دادگرانیم که به سوی حق می خوانیم و نمی جنگیم مگر با کسانی که به جنگ ما برخیزند».

بدین سان موضع حارث تزلزل یافت و از همین رو نزد کرمانی رفت و او را به شورایی کردن امر ولایت فراخواند، ولی کرمانی سرباز زد. سپس کرمانی نزد بشر بن جرموز ضبّی در بیرون از شهر برفت و حارث در کنار کرمانی اردو زد و کرمانی آهنگ جنگ با بشر کرد ولی حارث او را از این کار بازداشت و از پیروی کردن از او پشیمان شد و گفت: در جنگ با ایشان شتاب مکن، من آنها را به تو باز می گردانم و به سوی اردوی بشر رفت و در میان آنها اقامت گزید و بدیشان گفت: من در کنار یمنیان با شما نخواهم

ص: ۶۳

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۵.

ستیزید، و موجب شد مضریان شتابان از اردوی کرمانی به اردوی حارث پیوندند تا جایی که از ایشان جز دو تن همراه آنها نماند که حارث را به مکر و فریب متهم می کردند. کرمانی چندین بار به جنگ با بشر بن جرموز ضبّی برخاست ولی بر او پیروزی نیافت. حارث برفت و در دیوار پیرامون شهر مروشاهجان کانال زد و بدان وارد شد و در پی او کرمانی بدان وارد آمد، و حارث بدون آن که خود خوش بدارد از مرکب به زیر آمد و میان نیروهای مضرى و کرمانی جنگ درگرفت و حارث و برادرش و بشر بن جرموز ضبّی و شماری از سواران تمیم کشته شدند و دیگران طعم شکست را چشیدند و حارث در روز یکشنبه، بیست و چهارم رجب سال یکصد و بیست و هشت به صلیب آویخته شد^(۱). کرمانی نقره های ناب و اموالش را محفوظ داشت و دارایی کسانی را که با او خرج کرده بودند، ستاند و شهر را تنها از آن یمینان کرد^(۲) و آنها خانه های مضریان را ویران کردند و بر آنها سیطره یافتند و خواریشان داشتند و به بردگیشان کشاندند.

بدین سان بزرگترین انقلاب مرجئه جبریه در خراسان ناکام ماند و رهبر آن به همراه گروهی از دعوتگران و جلوداران و شماری از لشکریان و حامیان آن سقوط کردند^(۳). این انقلاب نتوانست به پیروزی دست یازد، زیرا از نصر بن سيار لثی، واپسین والی بنی امیه در خراسان می کوشید تا رقابت میان قبایل عرب را در به دست آوردن مسولیت‌های سیاسی و

ص: ۶۴

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۶.

۲- البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۷.

۳- ابن کثیر می گوید: او صدتن از اصحاب حارث را کُشت (بنگرید به البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۷).

منافع مادی پایان دهد و همین مهمترین عامل در جدایی و ایجاد تنش میان این قبایل بود و او در چهارمین سال ولایت خویش بود که از تعصب قبیله ای بیزاری یافت و از طرفداران و پشتیبانان مضریان و جبهه گیری علیه یمنیان و زیر فشار قرار دادن ایشان کناره گرفت و همه قبایل را در حکومت شرکت داد و مسؤلیتها را میان ایشان تقسیم کرد و حقوقشان را یکسان ساخت و منافع مادی را میان آنها قسمت نمود(۱). او ولایتمداری

خود را با حل مشکلات مالی جدی آغاز کرده بود که موالی از آنها رنج می بردند. این مشکلات، همان انگیزه هایی بود که موالی را به دلتنگی و خشم و انقلاب کشاند و موجب شد نصر از گرفتن جزیه از مسلمان شدگان ایشان چشم بپوشد جزیه را از اهل ذمه ستاند. او سپس خراج را رده بندی کرد و آن را در جایگاه بایسته اش نهاد و پس از آن پیشه ها را به گونه ای توزیع نمود که صلح بر آن بنیان می شد(۲). بدین ترتیب وضع موالی استواری یافت و رو به بهبودی و رونق نهاد و از ناسازگاری و سرکشیشان کاسته شد، و به همین سبب پاسخ آنها به دعوت حارث ضعیف و سست بود و آنها هنگام خروج حارث بر نصر بن سيار لثی آن گونه حمایتش نکردند که به هنگام خروج او بر عاصم بن عبدالله هلالی به پشتیبانی وی برخاستند و حتی بیشترین آنها از حارث کناره گرفتند و بی طرفی برگزیدند.

شعله ور شدن تعصب قبیله ای در خراسان در پایان ولایتمداری نصر به شکست این دعوت انجامید و حارث تلاش بسیار کرد تا از آن بهره

ص: ۶۵

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۷۳، الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۲۲۷ - ۳۸۹.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۳۶.

گرفت و از همین رو میان یمنیان و مضریان آمد و شد می کرد و از اختلاف و کشمکش آنها سوءاستفاده نمود و به کرمانی پیوست و یمنیان را یاری رساند و با مردم مضر می خود به دشمنی برخاست، ولی بعداً بر او گران آمد که در کنار کرمانی با مردم خود بستیزد و لذا از کرمانی کناره گرفت و با مضریان به جنگ با او برخاست و بدین ترتیب از آموزشها و اهداف مرجئه جبریه به کژراهه افتاد و از آنها غفلت ورزید و همچنان از مردم خود طرفداری می کرد و تعصب آنها را در دل داشت و تا دم مرگ همچنان در راه آنها جان می فشاند. این خود به گسستگی یاران او و چند پارگی اطرافیانش و نکوهیده شدن وی از سوی ایشان و انتقادشان از او انجامید، نیز در پی آن بسیاری از عربیان و موالی از ایمان به او و پیوستن بدو و کارزار به همراه او منصرف شدند. بویژه موالی در دعوت او تردید یافتند، زیرا میان سخن و کردارش ناهمسوایی می دیدند. او شعارهای اسلامی را فریاد می زد و اجرای آنها را وعده می داد ولی در عمل تابع تعصب قبیله ای بود و در آن فرو درمی افتاد و نمی توانست از سیطره آن رهایی یابد یا از تأثیر آن کناره گیرد و دعوت او جز آن چیزی بود که در تغییر و اصلاح امید می بردند و لذا از پذیرش اعتقادات او سرباز می زدند و از پیوستن به انقلاب او سر برمی تافتند و از یاری رساندن بدو کوتاهی می ورزیدند.

قضیه بدین جا انجامید که دعوتگران بنی عباس که نزدیک به سی سال پیش وارد خراسان شده بودند نیز با ناکامی رو به رو گشتند و یکصدسال در شهرها و روستاهایشان پراکنده شدند و مردم را علیه بنی امیه می شوراندند و بدیشان بشارت حکومت اسلامی می دادند و به

رضای آل محمد فرا می خواندند. آنها با اندیشه های اسلامی خود توانستند موالی و عربهایی را که [از وضع موجود] شکایت داشتند و درخت کینه در دل کاشته بودند به الفت با خویش وادارند و آنها را به صفوف خود کشانند و در میان خود جایشان دهند. هنگامی که حارث بن سربج تمیمی به مروشاهجان بازگشت دعوت عباسیان واپسین مراحل سړی خود را پشت سر می نهاد و این در حالی بود که طرفداران این دعوت به اصول آن ایمان عمیق داشتند و بدقت سامان یافته بودند(۱). شعارها و پرچمهای حارث به شعارها و پرچمهای بنی عباس می مانست و در میان این شعارها جز دعوت به شورایی شدن امور مسلمانان، اندیشه نوین و استواری دیده نمی شد که موجب رویکرد دیگران بدان شود و به سمت خویش بکشاند. سازماندهی و استواری دعوت حارث ضعیفتر از دعوت بنی عباس بود و همین مردم را در یافتن اعتقاد بدان و دفاع از آن به سستی می کشانید، لیکن پراکندگی و درهم ریختگی اندیشه های او و سرگردانی اش در پذیرش اصول اسلامی از یک سو و تعصب قبیله ای از سوی دیگر بر پیوند اطرافیان او به دعوت بنی عباس و اعتقاد یافتن بدان و اخلاص در راه آن می افزود، و از همین رو به دعوت و انقلاب حارث توجهی نداشتند و به سرنوشت و پایان کار او اهتمام نمی ورزیدند. دعوتگران و فرماندهان بنی عباس همچنان حارث را زیر نظر داشتند و از رویکرد او به تعصب قبیله ای و از هم پاشاندن وحدت عربیان و فرسایش

ص: ۶۷

۱- بنگرید به الدعوه العباسیه، العصر العباسی الاول، ص ۲۰؛ العباسیون الاوائل، ص ۳۳؛ تاریخ الادب العربی، العصر العباسی الاول، ص ۹؛ الشعراء من مخضرمی الدولتین الامویه و العباسیه، ص ۷۹.

نیروی ایشان و هدر دادن توانایشان و دشمنی او با بنی امیه و رویارویی با کارگزار بنی امیه در خراسان بهره می بردند تا زمانی که هنگام اعلان انقلاب و بنیانگذاری حکومتشان فرا رسد.

بر نصر بن سيار لثی و یکی از خواص او که با دعوتگران بنی عباس پیوند داشت، معلوم شد که انقلاب حارث راه را برای پایان دادن به حکومت اموی و روی کار آمدن حکومت بنی عباس هموار می کند. ابوجعفر عیسی بن جرز (۱) هنگامی که به نیشابور آمد و یمنیهای آن را به سبب عملکرد کرمانی نکوهید و یمنیها هم او را به سبب جلوداری (۲) مضریها نکوهش کردند، به نصر گفت: «ای امیر! در این امور و ولایتمداری تو را همین بس [که بدانی] که امری عظیم در شرف انجام است. بزودی مردی با نسبی ناشناخته برخواهد خاست که سیاهی را آشکار می سازد و به حکومتی فرا می خواند و در حالی که شما با پریشانی می نگرید، برخلافت چیرگی می یابد. نصر گفت: با این بی وفایی و آسیب پذیری مردم و روابط نامطلوب میان مردم جا دارد که چنین باشد. پیکری سوی حارث در سرزمین ترکان فرستادم و ولایت و اموالی را بر او عرضه کردم ولی او سرباز زد و آشوب به پا کرد و با دشمن من همداستان شد. ابوجعفر عیسی گفت: حارث به قتل رسیده و به چهارمیخ کشیده شده است و دور نیست که کرمانی نیز چنین شود». نصر از کشته شدن حارث و به چهارمیخ کشیدن او اظهار شادی و سرور کرد، چراکه او به یمنیها

ص: ۶۸

۱- او از اهالی روستایی است در نزدیکی رود مرو؛ بنگرید به تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۵.

گرایش یافته و به عربیان بد کرده بدیشان زیان رسانده بود و به یمنیان امکان داده بود تا بر مضریان که طرفدار حکومت اموی بودند و تا پایان کار از ایشان پشتیبانی می کردند، چیرگی یابند(۱):

يَا مُدْخِلَ الذُّلِّ عَلَى قَوْمِهِ

بُعْدًا وَ سُحْقًا لَكَ مِنْ هَالِكِ

شُوْمِكَ اَزْدِي مُضْرًا كُلِّهَا

وَ عَضُّ مِنْ قَوْمِكَ بِالْحَارِكِ

مَا كَانَتْ الْاَزْدُ وَاَشْيَاعُهَا

تَطْمَعُ فِي عَمْرٍو وَاَمَالِكِ(۲)

وَ لِابْنِي سَعْدٍ اِذَا الْجَمُومَا كُلُّ طِمْرٍ لُوْنُهُ حَالِكِ

ای آن که بر مردم خود خواری می آوری، از سوی آن که نابود می شود دوری و نابودی بر تو باد.

بدشگونی تو همه مضر را از پا درآورد. و سر تا پای قومت را گزید.

نه قبیله از دونه طرفداران ایشان، در عمرو و در مالک طمعی ندارند.

چنان که به بنی سعد هم طمعی نداشتند آن گاه که به هر اسب تکتاز

سیاهرنگی لگام می نهاندند.

یکی دیگر از مرجئه جبریه در خراسان در دوران بنی امیه، ابراهیم بن طهمان هروی نیشابوری بغدادی مکی، در گذشته به سال یکصد و شصت و سه است(۳) که از مردان بزرگ ایشان به شمار می آید(۴). ابوالصلت

ص: ۶۹

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۶؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۷.

۲- بنی عمرو و مالک و سعد از عشایر بزرگ و نیرومند بنی تمیم بودند.

۳- بنگرید به شرح حال او در طبقات خلیفه بن خیاط، ص ۸۳۵؛ التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۲۹۴؛ الجرح و التعدیل، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۰۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۶۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۴۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۵۷.

٤- تاريخ بغداد، ج ٦، صص ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩؛ ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٨؛ تهذيب التهذيب، ج ١، ص ١٣٠؛ تقريب
التهذيب، ج ١، ص ٣٦؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٢٥٧.

عبدالسلام بن صالح قرشی هروی می گوید(۱): از سفیان بن عینه شنیدم(۲)

که می گفت(۳): «هیچ خراسانی نزد ما نیامد که از ابورجاء عبدالله بن واقد هروی برتر باشد. گفتم: ابراهیم بن طهمان چه؟ گفت: او از مرجئه است. ابوالصلت گفت: ارجاء آنها، آن آیین ناپاک نیست: ایمان، سخن بدون عمل است و کنار نهادن عمل به ایمان زیبایی نمی رساند؛ مقصود از ارجاء آنها این است که برای مرتکبان گناهان کبیره آمرزش می طلبند تا با این کار خوارج و جز آنهایی را پس زنند که مردم را به سبب ارتکاب گناه تکفیر می کنند. این عده امید دارند و مردم را به سبب ارتکاب گناه تکفیر نمی کنند و ما نیز چنین ایم». ابن حجر عسقلانی می گوید(۴): «زیاده روی او در ارجاء ثابت نشده و دعوتگر ارجاء نبوده است». او نسبت به جهمیۀ معطله، سخت می گرفت، و چنان که جهم بن صفوان وابسته بنی راسب می گوید، مردم سرخس را به ارجاء کشاند.

یکی دیگر از ایشان ابوحمزه محمد بن میمون سُکری(۵) مروزی،

ص: ۷۰

-
- ۱- ابن حجر عسقلانی به نقل از شیوخ خود، این حدیث را روایت کرده که: «ایمان، اقرار به زبان است»، ولی او متهم به جعل این حدیث است و کسی آن را روایت نکرده مگر این که آن را از او سرقت کرده و او نخستین کسی می باشد که این حدیث را آورده است؛ بنگرید به تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۱.
 - ۲- تاریخ بغداد، ج ۶، صص ۱۰۷ و ۱۰۹.
 - ۳- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۰۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۰.
 - ۴- تاریخ بغداد، ج ۶، صص ۱۰۷ و ۱۰۹.
 - ۵- او به سبب شیرینی گفتارش به «سُکری» ملقب شده نه به سبب آن که شکر فروش بود. بنگرید به میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۴؛ تهذیب التهذیب ج ۹، ص ۴۸۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۶۴.

در گذشته به سال یکصد و شصت و هشت یا پیش از آن است(۱). ابن سعد می گوید(۲): «او قدیمی بوده است»، و مقصود او از این سخن چنین است که او از سالخوردگان بوده و در دوران حکومت اموی سالیان بسیار زیسته و در حکومت بنی عباس نیز حدود سی و پنج سال زندگی کرده است. ابوحاتم رازی می گوید: «در خراسان دو شیخ از مرجئه بوده اند که مورد وثوق به شمار می آمده اند؛ یکی ابوحمزه سکری و دیگری ابراهیم بن طهمان».

سکری به مرتکبان کبایر و گنهکاران(۳) امید عفو و بخشش می داد و میان عمل و ایمان جدایی قایل نبود. او در دیار خود، شیخ حدیث و فضیلت و عبادت بود(۴). برخی از علمای شهر در وضع او تردید کردند و گمان کردند که او سنی است و وی را از سلف صالح [تعبیری است برای اهل سنت] به شمار آوردند و طرفداری او از مرجئه را نفی کردند. علی بن حسن بن شقیق مروزی می گوید(۵): «از عبدالله بن مبارک درباره امامانی پرسیدند که بدیشان اقتدا می شود؟ او ابوبکر و عمر را نام برد تا آن که به ابوحمزه رسید در حالی که ابوحمزه هنوز زنده بود».

ص: ۷۱

-
- ۱- بنگرید به شرح حال او در طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۷۱؛ طبقات خلیفه بن خیط، ص ۸۴۱؛ التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۳۴؛ الجرح و التعذیل، ج ۴، ص ۸۱؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۳؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۵۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۸۶؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۱۲؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۵۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۶۴.
 - ۲- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۰۸.
 - ۳- یکی از مفاهیم ارجاء، دادن امید و رجاست؛ بنگرید به الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۵.
 - ۴- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۶۴.
 - ۵- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۸۷.

یحیی بن اکثم تمیمی مروزی می گوید(۱): «از ابن مبارک درباره «اتباع» پرسش شد؟ او گفت: اتباع، همان است که حسین بن واقد و ابوحمزه بر آن بوده اند». علی بن حسن بن شقیق مروزی می گوید(۲): «به ابن مبارک گفته شد؟ جماعت کیان اند؟ گفت: محمّد بن ثابت، حسین بن واقد و ابوحمزه سکری». احمد بن شویه خُزاعی مروزی می گوید(۳): «نشانه ای از ارجاء در آنها یافت نمی شد».

ص: ۷۲

۱- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۸۷.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۷۳.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۷۳.

بخش دوم: جهمیه

اشاره

ص: ۷۳

جهم بن صفوان(۱) سمرقندی(۲)، رئیس فرقه های جهمیّه و گمانه پرداز آنهاست. اخبار به جامانده از او اندک است. او وضعیتهای مختلف زندگی اش را به گونه ای کافی و استوار ترسیم نکرده است و از همین رو بیشتر زندگی او پوشیده و ناشناخته مانده، همان گونه که سخن گفتن پیرامون زندگی او شکلی از انگاره زنی و ترجیح است و تنها استثنای آن، دوره پایانی زندگی اوست که نمودی آشکار و روشن دارد، زیرا بیشتر اخبار آن حفظ و روایت شده است.

توضیح آن این که آنچه از اخبار مربوط بدو نقل شده از چگونگی تولّد و رشدش پرده بر نمی دارد، و گمان می رود که او به کوفه و در میان وابستگانش از بنی راسب ازد وارد می شده است، و در همان جا جعد بن درهم(۳) را دیدار کرد و از او درس آموخت(۴)، و چه بسا او را در پایان سده

ص: ۷۵

۱- درباره شرح حال و باقیمانده اخبار او بنگرید به تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵؛ الکامل فی التاريخ، ج ۵، صص ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۲۶؛ البدایه و النهایه فی التاريخ، ج ۹، ص ۳۵۰ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۲۶؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳- بنگرید به انساب الاشراف، نسخه خطی، ج ۲، ص ۲۴۱ و ج ۳، صص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۹۱؛ تاریخ الموصل، ص ۶۳؛ الفهرست، ص ۴۷۲؛ الفرق بین الفرق، صص ۱۷، ۱۶۷؛ الکامل فی التاريخ، ج ۵، صص ۲۶۴ و ۴۲۹؛ تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۲۳۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۹؛ شرح رساله ابن زیدون، ص ۲۹۳؛ البدایه و النهایه فی التاريخ، ج ۹، ص ۳۵۰؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۰۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۶۹.

۴- البدایه و النهایه فی التاريخ، ج ۹، ص ۳۵۰.

اول دیدار کرده باشد، زیرا جعد در آن هنگام در کوفه بوده است و دانشمند بزرگی به شمار می آمده (۱)، و شاید او را در آغاز سده دوم دیده باشد، و این پس از زمانی بود که جعد اعتقاد به مخلوق بودن قرآن و نفی صفات الهی را آشکار کرده بود. هشام بن عبدالملک با او سخن گفت و بدین سان او از دمشق به کوفه گریخت و رو به سوی کوفه آورد. در آن جا خالد بن عبدالله قسری بدو دست یافت و به قتلش رساند و پس از آن به چهارمیخس کشید (۲).

سپس جهم به خراسان منتقل شد «و در بلخ اقامت گزید و به همراه سلیمان در مسجد او نماز می گزارد و همسنگ یکدیگر بودند تا آن که به ترمذ تبعید شد» (۳)، او در آن جا جایگزین شد و اعتقاد خود را در آن جا آشکار ساخت (۴)، و شاید از همین رو بدان جا منتسب شد و ترمذیش نامیدند (۵). او سخنوری گشاده زبان بود (۶) و بحاثی زبان آور، لذا توانست دل مردم ترمذ را نسبت به باور خود نرم گرداند، چنان که دل مردم سرخس به سوی او نرم شد و همچنان تا پایان روزگار بنی امیه بر باور او استوار بودند، سپس ابراهیم بن طهمان هروی آنها را به سوی عقیده به ارجاء کشاند (۷)، و باور او در نهاوند انتشار یافت و مردم آن تا آغاز سده پنجم بر

ص: ۷۶

-
- ۱- تاریخ الموصل، ص ۶۳.
 - ۲- تاریخ الموصل، ص ۶۳.
 - ۳- البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۵۰.
 - ۴- الملل و النحل، ج ۱، ص ۷۹.
 - ۵- البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۵۰.
 - ۶- فجر الاسلام، ص ۲۸۶.
 - ۷- تاریخ بغداد، ج ۶، صص ۱۰۷ و ۱۰۹.

آن استوار بودند، سپس اسماعیل بن ابراهیم بن کبوس شیرازی به سوی ایشان بیامد و آنها را به مذهب اشعری فراخواند و گروهی از ایشان او را پذیرفتند و با اهل سنت همدست گشتند(۱).

در آنچه از اخبار جهم بن صفوان نقل شده، پیرامون تاریخ پیوند او با حارث بن سُریح تمیمی توضیحی یافت نمی شود. بلکه تنها به جلوداران صفوف خواص و معتمدان او در سال یکصد و بیست و هشت پرداخته می شود. جهم در طول غیبت حارث از خراسان و ماندگار شدن او در سرزمین ترک پیوسته از این دیار، مطرود و برکنار بود. آنچه موجب ترجیح پیوند استوار میان آن دو می شود، این است که آن دو در تبعیدگاه با یکدیگر دیدار کرده اند و هم را شناخته اند. آنها سپس جدا جدا به مروشاهجان بازگشتند و این پس از زمانی بود که یزید بن ولید بن عبدالملک از حارث درگذشت و در سال یکصد و بیست و شش به او اجازه داد تا به خراسان بازگردد، زیرا جهم از آن دسته یاران حارث نبود که از سرزمین ترک به مروشاهجان آمدند(۲)، و دور می نماید که آن دو پس از بازگشت حارث به مروشاهجان در سال یکصد و بیست و هفت یکدیگر را دیده، دوستی برقرار کرده باشند. چه، شناخت ناگهانی به جهم فرصت نمی داد در نزد حارث جایگاه والایی بیابد و در دعوتش منزلت برجسته ای را برای او رقم نمی زد.

جهم در انقلاب حارث علیه نصر بن سَیّار لیشی، سهمی فراوان

ص: ۷۷

۱- الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸.

۲- بنگرید به اسامی آنها در تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۴.

داشت. او کاتب و وزیر حارث بود(۱). او در اردوی حارث خطبه می خواند(۲). او شیوه حارث و دعوت او در عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله(۳) را برای مردم باز می گفت. او داوری بود که به هنگام ائتفاق نظر حارث و نصر در حکم دو داور میان آنها از سوی حارث به داوری برگزیده شد. او و مقاتل بن حیان نبطی چنین داوری کردند که نصر از فرمانروایی کنار بکشد و امور به گونه ای شورایی میان مسلمانان اداره شود(۴). او سپس به همراه حارث و جدیع بن علی کرمانی ازدی به جنگ با نصر پرداخت و نصر او را به اسارت گرفت. نصر، سلم بن احوز مازنی تمیمی را مأمور قتل جهم کرد و او جهم را گردن بزد، زیرا یمینیه را علیه مضریه یاری و پشتیبانی کرده بود. مدائنی می گوید(۵): «هنگامی که جهم بن صفوان، جلودار جهمیه، اسیر شد، به سلم گفت: میان من و پسرت، پیمانی نه چندان استوار در میان است. او گفت: او را نزیید که به پیمان خود وفا کند و اگر هم چنین کند، من تو را امان ندهم. اگر همه ستارگان آسمان را در

جامه خود گردآوری و عیسی بن مریم نزد من گواهی به بی گناهی تو دهد، رهایی نخواهی یافت. به خدا سوگند، اگر در شکم باشی، آن را خواهم

ص: ۷۸

-
- ۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۴۲.
 - ۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱.
 - ۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۲؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۶.
 - ۴- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۴۳؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۶.
 - ۵- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۵؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۵، ص ۳۴۴؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۷؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۴۲.

شکافت تا تو را بکشم. به خدا سوگند، یمنیه بیش از آنچه تو علیه ما کردی نکردند و به عِبَادِ رَبِّهِ بن سبسن دستور قتل او را داد.»

اعتقاد جهم بن صفوان

اعتقاد جهم بن صفوان

اعتقاد و باور جهم بن صفوان از گردباد آسیب برکنار مانده است (۱). او

برخی از طرفداران مرجئه ناب را با این سخن که ایمان، همان آگاهی از خداوند متعال است در پی خود کشاند. اشعری می گوید (۲): «باور منحصر به فرد جهم این است که ایمان، تنها آگاهی از خدا و کفر، تنها جهل نسبت به خداست. او در این باور، زیاده روی فراوان کرد، چه، گمان داشت کسی که خدا را شناخت و سپس به زبان، او را انکار کرد، این انکار به حقیقت ایمان او زیان نمی رساند، زیرا شناخت، ثابت است و با انکار منتفی نمی شود. شهرستانی می گوید (۳): «جهم با این سخن بر معتزله افزونی یافت که می گوید: هر که شناخت یافت و سپس با زبان انکار کرد، با این انکار کفر نورزیده است، زیرا آگاهی و شناخت با انکار از میان نمی رود و او همچنان مؤمن است». به او نسبت می دهند که در تعریف ایمان،

ص: ۷۹

۱- بنگرید به اعتقاد او در مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الفرق، ص ۱۲۸؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۷۹؛ فجر الاسلام، ص ۲۸۶.

۲- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸.

۳- الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۰؛ بنگرید به مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۹۸.

شطحیات بسیار می گفت و به این بسنده نمی کرد که ایمان، تنها تصدیق قلبی است بلکه باور او چنین بود که هر کس از سرِ دل ایمان آورد و سپس شرک هویدا سازد و یا یهودیت و مسیحیت آشکار کند، اینها همه او را از ایمان بیرون نمی برد! او می گوید (۱): «ایمان، پیمانی قلبی است و اگر مؤمنی بی هیچ تقیّه ای با زبان خود، کفر اعلان کند و بت پرستد و در سرزمین اسلام به یهودیت یا مسیحیت تعهد داشته باشد و صلیب را عبادت کند و در سرزمین اسلام، تثلیث را آشکار سازد و بر همین حال بمیرد، او همچنان مؤمنی است با ایمانی کامل نزد خداوند عزوجل، دوستدار مقام کبریایی و اهل فردوس!»!

او مرجئه ناب را با این سخن در پی خود کشاند که ایمان نه فزونی می گیرد و نه کاستی می پذیرد و مؤمنان، همه در ایمان یکسانند. او می گوید (۲): «ایمان، پاره پاره نمی شود یعنی به پیمان و سخن و کردار تقسیم نمی گردد و مؤمنان در داشتن ایمان بر یکدیگر برتری نمی یابند و ایمان پیامبران و ایمان امت بر یک سبک و سیاق است، زیرا معارف بر یکدیگر فضیلتی ندارند».

او در این که انسان مجبور و بی اختیار است، از جبریه ناب پیروی می کرد. اشعری می گوید (۳): «از باورهای منحصر به فرد جهم این است که در حقیقت، هیچ فعلی برای کسی نیست مگر برای خداوند یکتا و تنها

ص: ۸۰

۱- الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲- الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۰؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۰.

فاعل اوست و افعال مردم از روی مجاز بدیشان نسبت داده می شود، چنان که گفته می شود: درخت حرکت کرد، فلک چرخید و خورشید غروب کرد، و در حقیقت، این خداوند سبحان است که با درخت و فلک و خورشید، چنین می کند، جز این که خداوند، نیرویی به انسان بخشیده است که فعل در پرتو آن صورت می پذیرد و برای او اراده فعل و اختیار جداگانه ای برای انجام آن آفریده است، چنان که طول را آفریده است و آدمی در پرتو آن طول می یابد و رنگ را آفریده است که با آن رنگ می پذیرد و رنگین می شود». او می گوید (۱): «ثواب و عقاب، جبر است، چنان که همه افعال از سر جبر است و هرگاه جبر ثابت شود، پس تکلیف نیز جبر خواهد بود».

جهم در اعتقاد به مخلوق بودن قرآن با قدریه همسو بود. بغدادی می گوید (۲): «او همچنان که قدریه معتقد است، به حدوث کلام الله قایل بود، در حالی که خداوند به این معنا متکلم نامیده نمی شود». او این اعتقاد را از جعد بن درهم آموخته بود. ابن اثیر می گوید (۳): «جهم این اعتقاد را از جعد بن درهم گرفته است و جعد از ابان بن سمرعان و ابان از طالوت، خواهر زاده لبید بن اعصم و داماد او و طالوت از لبید بن اعصم یهودی که پیامبر صلی الله علیه و آله را افسون کرد. لبید، تورات را مخلوق می دانست و

ص: ۸۱

-
- ۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۰.
 - ۲- الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۱.
 - ۳- الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۷۵؛ شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون، ص ۲۹۳؛ البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۱۲.

نخستین کسی که در این باره کتابی نگاشت طالوت بود. او کافری بود که کفر خویش را هویدا می ساخت.»

جهم در نفی صفات الهی نیز با آنها همسو بود. اشعری می گوید (۱): «از او روایت شده که گفته: «من نمی گویم خداوند سبحان «شیء» است زیرا این مانند کردن خداست به اشیا. او می گفت: علم خداوند سبحان، محدث است و گفته نمی شود: خداوند پیوسته نسبت به اشیا پیش از وجود یافتن آنها آگاه است». بغدادی نظر او را در نفی صفات الهی توضیح می دهد و می گوید (۲): «او گمان کرده است که علم خداوند متعال، حادث است، او از توصیف خداوند به «شیء» یا «حی» یا «عالم» یا «مُرید» بودن خودداری می کند. او می گوید: خداوند را به وصفی توصیف نمی کنم که بتوان آن را به دیگری اطلاق کرد؛ اوصافی همچون: «شیء»، «موجود»، «حی»، «عالم»، «مُرید» و نظایر آن، و او را به «قادر»، «مُوجد»، «فاعل»، «خالق»، «مُحیی» و «مُمیت» توصیف می کنم، زیرا این اوصاف به خداوند یکتا اختصاص دارد.»

شهرستانی می گوید (۳): «او در نفی صفات ازلی با معتزله همسو بود و افزون بر آن نیز اعتقاداتی داشت که از آن جمله است: روا نیست خداوند تبارک به صفتی موصوف گردد که خلش با آن توصیف می شود، زیرا آن به تشبیه منجر می گردد، و لذا «حی» و «عالم» بودن خدا را نفی و «قادر» و «فاعل» و «خالق» بودن او را اثبات می کند، زیرا چیزی به داشتن «قدرت»

ص: ۸۲

۱- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸.

۳- الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۰.

و «فعل» و «خلق» توصیف نمی شود، و از آن جمله است اثبات علوم نوظهور از سوی او برای خداوند تبارک تعالی که در جایگاهی قرار ندارد. جهم می گوید: جایز نیست چیزی پیش از خلقتش دانسته آید، زیرا اگر از چیزی آگاهی حاصل گردد و سپس آفریده شود آیا علم او بر آنچه بوده باقی می ماند یا باقی نمی ماند؟ او می گوید: اگر باقی بماند که آن جهل است، زیرا علم به این که چیزی بزودی موجود می شود غیر از علم به چیزی است که وجود یافته، و اگر باقی نماند، در حقیقت تغییر پذیرفته و تغییرپذیر، آفریده ای است که قدیم نیست».

احتمال دارد جعد بن درهم در این دو مسأله از سخن یهودیان بهره برده باشد، زیرا آنها در سخن گفتن پیرامون مخلوق بودن تورات و نفی صفات، پیشینه داشتند و در این دو مقوله آثار معروفی هم به جای نهاده بودند^(۱)، و بیشتر پژوهشگران، اتفاق نظر دارند که غیلان دمشقی قدری^(۲)، در آرای خود پیرامون مخلوق بودن قرآن و نفی صفات و آزادی اراده انسان، از منابع یهودی و مسیحی و یونانی الهام گرفته است^(۳).

ص: ۸۳

۱- الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۹۳ و ۱۹۸؛ ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- بنگرید به شرح حال او در تاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۱۰۲؛ المعارف، ص ۴۸۴؛ الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۴؛ فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۷۶ و ۲۲۹؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۰۰؛ تاریخ دمشق نسخه خطی، ج ۱۴، ورقه نود؛ تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۲۸۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۳۸؛ شرح العیون فی شرح رساله بن زیدون، ص ۲۸۹؛ طبقات المعتزله، ص ۲۵؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۴۵۴.

۳- تاریخ الفلسفه فی الاسلام، ص ۴۹؛ فلسفه التفكير الدینی بین الاسلام و المسيحيه، ص ۳۱۹؛ الفكر العربی و مکاتبه فی التاريخ، ص ۱۰۰؛ علوم اليونان و سبل انتقالها الى العرب، صص ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶؛ تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۲۵۶؛ کنیسه مدینه الله انطاکیه العظمی، ج ۲، ص ۶۹؛ تاریخ العرب مطول، ج ۱، ص ۳۱۴؛ تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، ج ۲، ص ۸۵؛ الحیاه العلمیه فی الشام فی القرنین الاوّل والثانی للهجره، ص ۱۵. اگرچه احمد بن امین اشاره می کند که یهودیان و مسیحیان نخستین کسانی هستند که درباره مخلوق بودن تورات و نفی صفات و قضا و قدر سخن گفته اند و مسلمانان پس از آمیزش با آنها در این مسائل از آنها اطلاعات به دست آورده اند بنگرید به فجر الاسلام، ص ۲۸۶ و ضحی الاسلام، ج ۱، صص ۳۳۴ و ۳۳۵ ولی نظر ترجیحی او این است که سخن گفتن پیرامون قضا و قدر، نخست از سوی خود مسلمانان بوده زیرا در قرآن کریم آیاتی آمده که ظاهر حکایت از جبر دارد و آیاتی که بر اختیار دلالت می کند و احادیث فراوانی در دست است. که پیرامون قضا و قدر سخن گفته اند. نظر ترجیحی او این نیز هست که اعتقاد به قضا و قدر تقریباً در همه ادیان دیده می شود. (بنگرید به ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۵).

اشعری (۱) و بغدادی (۲) گفته اند که جهنم بن صفوان می گفت: بهشت و دوزخ از میان می روند و ماندنی نیستند. شهرستانی نظر او در این باره را چنین تفصیل می دهد (۳): «این اعتقاد او افزون بر معتزله است که می گوید: جنبش بهشتیان منقطع می شود و بهشت و دوزخ پس از وارد شدن اهل آن و لذت بردن بهشتیان از نعم بهشتی و درد دوزخیان از آتش آن، از میان می روند، زیرا جنبشی تصوّر نمی شود که ابدی باشد؛ چنان که جنبشی تصوّر نمی شود که ازلی باشد. او این سخن پرودگار: «خالدین فیها» (۴) را

بدون حقیقت خلود، حمل بر مبالغه و تأکید می کند، چنان که گفته می شود: خداوند، سلطنت فلانی را جاودان بدارد. او در منقطع شدن این دو به این آیه شریفه استشهاد می کند: «خالدین فیها مادامت السّماوات و الارض الا ماشاء ربك» (۵). این آیه شامل شرط و استثنایی است، در حالی

ص: ۸۴

-
- ۱- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۰.
 - ۲- الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۸۳.
 - ۳- الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۰.
 - ۴- بقره/۱۶۲؛ در آن جاودانند.
 - ۵- هود/۱۰۷: آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلّدند، مگر آن که مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد.

که خلود و ابدیت نه شرط می پذیرد و نه استثنا». او به سبب تنزیه مقام ربوبی و توحید پروردگار یکتا قایل به فنای بهشت و دوزخ شده است تا با این بیان ثابت کرده باشد که خداوند موجود است بی آن که چیزی همراهش باشد چنان که موجود بوده است بی هیچ همراهی»^(۱).

اشعری می گوید^(۲): «جهم قایل به امر به معروف و نهی از منکر بود».

ص: ۸۵

۱- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۲.

اعتقاد جهم بن صفوان آمیخته ای از آرای مرجئه، جبریه و قدریه بود، لیکن زیاده روی او در اعتقاد به جبر در اعمال و رفتار، همان عاملی بود که برخی از قداما او را در جرگه «جبریه ناب»^(۱) به شمار آورند، و موجب شد او را به «تعطیل محض»^(۲) نسبت دهند، زیرا جبر در کارها مشهورترین اصلی به شمار می آید که اعتقاد او را از دیگر اعتقادات جدا می کند، زیرا سخنی از خوارج نرسیده است که دلالت بر آن داشته باشد که ایشان در اعمال بندگان، غور کرده باشند و نظری در این باره از آنها در دست نیست^(۳). قدریه می گفتند: آدمی افعال خود را با توان خویش می آفریند و با اراده اش به انجام آن می پردازد و لذا به این نام نامیده شده اند، زیرا اعتقاد به قدر، مهمترین اصولی است که اعتقاد آنها بر محور آن قرار دارد. نظر اهل سنت حدّ وسط نظر جبریه و قدریه بود^(۴)، چه، اعتقاد داشتند که: «بنده عملش را کسب می کند و خداوند سبحان، آفریننده کسب اوست».

ص: ۸۶

-
- ۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۷۹.
 - ۲- الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۱.
 - ۳- پیرامون آرا و اصول آنها مراجعه کنید به مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الفرق بین الفرق، ص ۴۵؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۵؛ فجر الاسلام، ص ۲۵۶؛ ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۳۳۰؛ الفرق الاسلامیه فی الشعر الاموی، ص ۲۰۵.
 - ۴- الفرق بین الفرق، ص ۲۰۴.

سلفیان بزرگترین مخالفان او بودند(۱) و او را «گمراه بدعتگذار»(۲) توصیف می کردند و اهل سنت در همه کژراهه هایی که داشت، کافرش می شمردند و قدریه او را به سبب این اعتقاد که خداوند متعال آفریننده اعمال بندگان است، به کفر نسبت می دادند(۳).

اگر جهم بن صفوان از جبریه ناب بود، از طرفداران و پشتیبانان حکومت اموی می بود، زیرا خلفای اموی به نحله جبر گرایش داشتند و دیدگاه خود پیرامون امامت و حکومت موروثی را بر پایه آن بنیان می نهادند و گمان می کردند که خداوند، خلافت را بدیشان ارمغان کرده آنها را اوصیای مردم بر زمین قرار داده است و چنین ادعا می کردند که خلافت آنها قضای الهی است و مردم را در خلافت آنها اختیاری نیست(۴). لذا زمامداران با پیروان این آیین بنومی و سازگاری رفتار می کردند و در مسؤلیتها و امارتها به کارشان می گماردند و جوایز و هدایای ارزنده بدیشان می دادند.

به نظر می رسد او به مرجئه جبریه، بیشتر تعلق دارد، زیرا در اعمال به جبر و در ایمان به ارجا اعتقاد داشت(۵)، لیکن ارجای او به این مفهوم

ص: ۸۷

-
- ۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۱.
 - ۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۲۶؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۴۲.
 - ۳- الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸.
 - ۴- رسائل جاحظ، سند و بی، ص ۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۸، ج ۷، صص ۲۱۹ و ۲۲۴؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الامامه والسیاسه، ج ۱، صص ۱۸۳ و ۱۸۷ و ۱۹۱ و ۲۰۳ و ۲۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۵۵.
 - ۵- وان فلوتن می گوید: «جهم معتقد بود که اسلام صحیح و ایمان حقیقی یکی هستند، و طبیعی است که چنین عقیده ای طرفدارانش را وامی دارد که فرایض عملی اسلام را ناچیز شمارند و مسؤلیتهای فردی در برابر پیرامون خودش را بالاتر از انجام دادن فرایض قرآنی بدانند. از این نظر مذهب ارجا در خراسان به یک واکنش اخلاقی در برابر اسلام صوری که همان دین حکومت عربیان آن روزگار بود، بیشتر شباهت داشت؛ حکومتی که با پیروی از نظام استوار بر بیدادگری با هدف جمع آوری مالیاتها و گرفتن حقوق گمرکی، بر نابرابری میان همه شهروندان دینی پا می فشرد. بنگرید به السیاده العربیه، صص ۶۷ - ۶۶.

بود که عمل پس از ایمان مطرح است در حالی که ارجای آنها به مفهوم دادن امید به مرتکبان گناه کبیره بود، چراکه او از دشمنان سرسخت و سخت گیر بنی امیه به شمار می رفت. بغدادی می گوید (۱): «جهم با همه

گمراهی هایی که بیان کردیم، سلاح به دست می گرفت و با حکومت به ستیز می پرداخت». پیشتر گفتیم که جهم با حارث بن سُرَیج تمیمی پیوندی نزدیک داشت و مشهورترین و درخشانترین چهره و نیرومندترین و استوارترین انقلابی مرجئه جبریه در خراسان در روزگار بنی امیه به شمار می آمد. نیز گفته آمد که او با نصر بن سیار لثی به جنگ برخاست و به اسارت گرفته شد و سلم بن احوز مازنی تمیمی به سال صد و بیست و هشت او را اعدام کرد.

اگرچه جهم بن صفوان با اعتقاد به آزادی اراده انسان، از اعتقاد قدریها فاصله گرفت ولی در مخلوق بودن قرآن و نفی صفات الهی و امر به معروف و نهی از منکر با آنها همسویی داشت. دیدگاههای او در این دو مسأله از ارزش تاریخی فراوانی برخوردار است، زیرا او از نخستین کسانی بود که پیرامون این دو مهم به اظهار نظر و استدلال پرداخت. در بیان آرا و استدلالهایش متون گوناگون از وی به یادگار مانده، در حالی که سخنان و

ص: ۸۸

دلایل غیلان دمشقی از میان رفته است(۱)، چراکه معتزله از افکار او بهره گرفتند و به گسترش آن پرداختند و رنگ فلسفی بدان بخشیدند و دو اصل از اصول پنجگانه خود را بر آن استوار کردند، زیرا مخلوق بودن قرآن و نفی صفات الهی یکی از اصول پنجگانه آنهاست که در میان آنها با نام توحید و تنزیه شناخته شده است(۲)، و امر به معروف و نهی از منکر، اصل دیگری از اصول پنجگانه آنهاست که به همان نامی نامیده می شود که جهم آن را به کار می برد(۳). این اصل از اصول مشترک میان همه مسلمانان است(۴).

برخی از معتزله این باور را از او ستانده اند که بهشت و دوزخ از میان می روند و نابود می شوند. شهرستانی به نقل از ابوهدیل حمدان بن علف که فرقه هذلیه از معتزله بدو منسوب است، نقل می کند(۵): «او با ده قاعده، از همگان خود جدا می شود که از جمله آنهاست اعتقاد به این که حرکت و جنبش دوزخیان و بهشتیان از میان می رود و آنها رو به سوی ایستایی پیوسته همراه با خاموشی دارند و لذات اهل فردوس در همین سکون برای آنها گرد می آید، چنان که آلام اهل دوزخ نیز در همین سکون

ص: ۸۹

-
- ۱- پیرامون این دو اصل و دیگر اصول معتزله از نگاه غیلان دمشقی بنگرید به کتابهای فصل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۲۳۰؛ الانتصار و الرد علی ابن الراوندی الملحد، ص ۹۳؛ طبقات المعتزله، ص ۲۵.
 - ۲- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۵؛ الفرق بین الفرق، ص ۶۸؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۹؛ ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲.
 - ۳- مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۱۱؛ ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۶۵.
 - ۴- ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۶۴.
 - ۵- الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۴.

برای آنها فراهم می شود، و این به نحله جهنم، بسیار نزدیک است، زیرا او به فنای بهشت و دوزخ حکم کرده است».

ص: ۹۰

مرجئه در خراسان همچون دیگر سرزمینها در روزگار بنی امیه رخ نمود و شمار فراوانی از مردم و علمای خراسان که بیشترین ایشان از مرجئه جبریه و کمترین آنها از مرجئه ناب بودند، بدان گرویدند، زیرا خراسان محیط مناسبی برای انتشار و پخش نحله مرجئه ناب نبود، چه، مشکلات سیاسی، اجتماعی و مالی ریشه دار به ارث مانده خود را داشت و این مشکلات، توجه فراوان و پرشتابی را اقتضا می کرد و هیچ نیرنگ و درنگی را بر نمی تافت و حل آنها تصمیمات عادلانه قاطعی را می طلبید، و مرجئه ناب شایستگی این مهم را نداشت، چراکه اعتقادات سیاسی ایشان تلفیقی و نارسا بود و صاحبان این باور، اشخاصی سازشگر و بی طرف و حتی دودل و ناسازگار بودند. ملول بودن عمل از ایمان در نگاه آنها، ایشان را به احتیاط نسبت به پرداختن به کارهای بندگان و مشخص کردن موضع آنها در برابر این اعمال و چشم پوشیدن از حکم خدایی بر آنها تا روز رستخیز کشاند. دوری جستن آنها از انتقاد به روش بنی امیه و کارگزاران ایشان و خودداری از یادآور شدن مخالفت برخی از آنها با احکام اسلام، تقریباً به معنای پذیرفتن بنی امیه و خشنودی از آنها و یاری ایشان است.

لیکن خراسان محیطی بود آماده شکوفایی نحله مرجئه جبریه، زیرا اصول سیاسی آنها، انقلابی و آگاهانه بود و دارندگان آن اشخاصی

مخالف و درگیر و بلکه مبارز و رزمنده بودند. پیوند میان عمل و ایمان از نگاه آنها توجّه به کارهای افراد و محاسبه عملکرد ایشان را به ارمغان می آورد. آنها در مسائل کاملاً روشن اظهارنظر می کردند ولی از پرداختن به مسائل پیچیده و درهم خودداری می ورزیدند. آنها پیرامون شرایط خراسان و مشکلات مختلف آن از آگاهی کاملی برخوردار بودند و لذا متعزّض آن می شدند و در حلّ آنها به کارگزارانشان اندرز خالصانه می دادند، و اگر در قانع کردن آنها نسبت به خطرهای این مشکلات ناتوان می ماندند و نمی توانستند آنها را برای اصلاح به حرکت وادارند، بر ایشان و بنی امیه خروج می کردند، و بسیاری از تازیان و وابستگان خراسان بدیشان می پیوستند، و ایشان به همراه این عده در راه براندازی ستمگری نسبت به خویش و برپا کردن عدالت میان خود به ستیز بر می خاستند. آنها خودکامگی بنی امیه در حکومت و سلطنت موروثی ایشان را تقبیح می کردند، و خواهان خلافتی شورایی بودند که شایستگان این امت آن را عهده دار گردند. آنها جدایی میان مسلمانان عرب و عجم را نمی پذیرفتند و خواهان همسانی در جایگاه اجتماعی و سیاسی ایشان بودند و در امور کشوری و لشکری از آنها یاری می جستند. آنها به اختلاف درآمدهای مالی میان تازیان و موالی (وابستگان) معترض بودند و آنها را به رفتاری یکسان می خواندند و حذف جزیه از عجمهای مسلمان را می خواستند و وجوب پرداخت آن از سوی اهل ذمه را طلب می کردند.

اهداف اصلاحی - اسلامی جهمیّه با اهداف مرجئه جبریه، نزدیکی بسیار داشت و مهمترین گواه آن، این است که جهم بن صفوان سمرقندی به جبهه حارث بن سریج تمیمی، جلودار مرجئه جبریه و بزرگترین

انقلابی خراسان در آمد و دبیر و وزیر او شد. او اصول حارث را تبلیغ می کرد و دیگران را به یاری اش فرا می خواند و پیروان وی از جهمیه کسانی بودند که به حارث پیوستند و در کنار او نبرد کردند.

بدین ترتیب، مرجئه جبریه و جهمیه خراسان در پایان دوران حکومت اموی به امور مربوط به خلافت و کسانی که باید عهده دار آن می شدند و نیز چگونگی انتخاب آنها می پرداختند و به امور سیاسی توجه داشتند و بیشترین توان فکری و عملی خود را صرف آن می کردند، چنان که شرایط خاص خراسان در این زمینه اثری ژرف داشت.

ص: ۹۳

نامنامه

آ

آمل، ۵۱

الف

ابان، ۸۱

ابان بن سمعان، ۸۱

ابراهیم بن طهمان، ۷۰، ۷۱، ۷۶

ابراهیم بن طهمان هروی، ۶۹

ابراهیم تیمی، ۱۷

ابراهیم نخعی، ۲۴

ابن ابی الحدید، ۸

ابن ابی حاتم رازی، ۸

ابن ابی عمرّطه، ۴۰

ابن ابی عمرّطه کندی، ۳۹

ابن اثیر، ۸، ۸۱

ابن جریر طبری، ۴۱

ابن حجر عسقلانی، ۸، ۲۰، ۷۰

ابن حزم، ۸

ابن خلکان، ۸

ابن سريج تميمي، ٣٢

ابن سعد، ٨، ١٤، ١٥، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٤، ٣٣، ٣٤، ٧١

ابن عبدالبر، ٨

ابن عبدربه، ٨

ابن عساكر، ٨، ٢٥

ابن قتيبه، ٨، ٣٣

ابن كثير، ٨، ٦٤

ابن ماجه، ٧، ١٣، ١٥

ابن مرتضى، ٨

ابن نباته مصري، ٨

ابوالفرج اصفهاني، ٨، ٣٤

ابوبكر، ٧١

ابوبكره، ١٩، ٢٤

ابوبكره نفيج بن حارث ثقفى، ١٨

ابوجعفر عيسى، ٦٨

ابوجعفر عيسى بن جرز، ٦٨

ابوحمره محمد بن ميمون سُكرى مروزي، ٧٠

ابوداود، ٧، ١٣، ١٤، ٥٦

ابورجاء عبدالله بن واقد هروى، ٧٠

ابوسلامان بن سعد، ٤٩

ابوصيدا، ٤٠، ٤١

ابوصيدا صالح بن طريف، ٤٠

ابوعبدالرحمن سلمى، ٢٤

ابوعمر بن عبدالبر، ٢٤

ابوفاطمه ازدي، ٤٠، ٥٢

ابوقتاده، ١٨

ابونعيم اصبهاني، ٨

ابوهذيل حمدان بن علاف، ٨٩

احمد بن حنبل، ٧، ١٣

احمد بن شويه خزاعي مروزي، ٧٢

ص: ٩٥

اختیار، ۱۳، ۲۹، ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۸۰، ۸۱، ۸۳

ارجاء، ۱۳، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۷۰، ۷۱، ۷۶

ازد، ۸، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۷۸، ۸۶

آزد بلخی مروزی بصری بغدادی، ۳۱

ازدیان، ۴۳، ۵۶

اسامه، ۱۷

اسامه بن زید، ۱۷، ۲۴

اسامه بن زید بن حارثه کلبی، ۱۶

اسد، ۸، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۲

اسد بن عبدالله قسری، ۵۱

اسروشنه، ۵۵

اسماعیل بن ابراهیم بن کبوس شیرازی، ۷۷

اسماعیل بن عقبه، ۴۰

اشحید، ۴۰

اشرس، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲

اشرس بن ابی عمرطه، ۴۰

اشرس بن عبدالله سلمی، ۴۱

اشعری، ۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴

ألوف، ۵۷

ام المؤمنین، ۱۵

آم المؤمنین، ۲۲

آم بکر، ۵۷

اموی، ۷، ۳۱، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۸۷

انصار، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۴

اهل ذمه، ۶۵

اهل سنت، ۷۷، ۸۶، ۸۷

ایمان، ۱۳، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲

ایمن بن حُریم اسدی، ۲۲

ب

باب الحديد، ۵۴

بخارا، ۴۱، ۵۴

بخاراخداه، ۵۷

بخاری، ۷، ۸، ۱۳، ۴۰

بشربن جرموز ضبّی، ۴۰، ۵۲، ۵۸، ۶۳، ۶۴

بشربن زنبور ازدی، ۴۰

بصره، ۴۹

بغدادی، ۸، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۸۸

بکر، ۴۸

بکربن وائل، ۵۵

بکری، ۴۸

بلاذري، ٨

بلخ، ٤٢، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٧٦

بنو تميم، ٥٨

بنی امیه، ٢٢، ٣١، ٥٢، ٦٤

بنی امیه، ٢٧، ٣٢، ٣٤، ٣٧، ٤٦، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٥٩، ٦٦، ٦٨، ٧٦، ٨٨، ٩١، ٩٢

بنی امیه، ٢٩، ٣١، ٤١، ٦٩

بنی بَزْزِي، ٥٣

بنی تميم، ٤٣، ٥٥، ٥٩

ص: ٩٦

بنی راسب، ۷۰، ۷۵

بنی ضبّه، ۴۰

بنی عباس، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱

بنی عدیّ، ۱۸

بنی مروان، ۵۲

بنی نزار، ۴۸، ۴۹

بیان عنبری، ۴۰

بیکنّد، ۴۱

پ

پیامبر، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۳۷، ۵۶، ۶۳، ۷۸، ۸۰، ۸۱

ت

تازیان، ۹۲

تاشکنّد، ۵۴، ۵۵

تبوشکان، ۵۳، ۶۲

تجیبی بن ضیعہ المرّی، ۴۲

تخارستان، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۰

تخارستان علیا، ۵۳

ترک، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۷۷

ترکان، ۴۱، ۶۸

ترکها، ۵۳، ۵۴

ترمذ، ۵۱، ۵۲، ۷۶

ترمذی، ۷، ۱۴

تغلب، ۵۳

تمیم، ۴۲، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۹

تمیمیان، ۴۳، ۵۵

تورات، ۸۱، ۸۳

ث

ثابت بن قُطنه، ۳۵

ثابت بن قُطنه آزدی، ۳۴

ثابت قُطنه، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱

ج

جبر، ۱۳، ۲۹، ۳۰، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷

جبریّه، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷

جُدیع بن علی کرمانی، ۵۶

جدیع بن علی کرمانی ازدی، ۵۳

جعد، ۷۶، ۸۱

جعدبن درهم، ۷۵، ۸۱، ۸۳

جلودرانی، ۵۳

جمل، ۲۰، ۲۸

جنیدبن عبدالرحمن، ۵۱

جوزجان، ۴۲، ۵۴

جوزجانی، ۳۳

جهم، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

جهم بن صفوان، ۶۱، ۷۰، ۷۷، ۷۹

جهم بن صفوان سمرقندی، ۷۵، ۹۲

جهمیه، ۷، ۹، ۷۵، ۷۸، ۹۲، ۹۳

جهمیه خراسان، ۹۳

جهمیه معطله، ۷۰

جیحون، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳

ص: ۹۷

حارث، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۷۸، ۹۳

حارث بن سريج، ۴۶

حارث بن سريج تميمي، ۴۱، ۴۸، ۵۴، ۶۷، ۷۷، ۸۸، ۹۲

حجیر بن ربیع، ۱۸

حرملة، ۱۷

حسين بن واقد، ۷۲

حکومت اموي، ۹۳

حمص، ۵۴

حميد بن هلال، ۱۸

خارجة بن مُصعبِ ضُبَعي خاقان، ۵۳، ۵۴

خالد، ۴۸، ۴۹، ۵۰

خالد بن عبدالله قسري، ۴۷، ۴۹، ۷۶

خالد بن عبدالله نحوي، ۴۰

خالد بن عبدالله هجري، ۵۱

خالد بن عبيدالله بن حبيب عدوي، ۶۲

خُتَل، ۵۲، ۵۳

خراسان، ۷، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳

خُریم بن اِخْرَم اسدی، ۲۰

خَلیفه بن خَیْاط، ۸، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۴، ۷۱

خَوارج، ۱۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۷۰، ۸۶

د

دَمَشَق، ۸، ۲۵، ۵۴، ۵۹، ۷۶، ۸۳

ذ

ذَهَبی، ۸، ۲۴

ر

رَبِعی، ۵۶، ۵۹

رَبِعیان، ۵۱، ۵۶

رَبِیع بن عَمْران تَمیمی، ۴۰

رَبِیعَه، ۵۴، ۶۰

رَضا، ۲۴، ۴۲، ۵۰، ۶۰

رَضای آل مَحْمَد، ۵۰، ۶۷

رَقَّه، ۲۰، ۲۵، ۸۳

رود بَلخ، ۶۲

رود جیحون، ۵۴

رود چچن، ۵۴

ز

زَبیر، ۱۵، ۲۲

زَمْ، ۵۲

زیدبن اسلم عَدَوّی، ۱۵، ۲۱

زیدیان، ۴۹

زیدیه، ۴۸، ۵۰

س

سرخسی، ۳۳

سَبَل، ۵۲، ۸۳

ص: ۹۸

سرخس، ۷۰، ۷۶

سعد، ۱۵، ۲۴، ۶۹

سعد بن ابی وقاص زهري، ۱۴

سعد بن مالک، ۱۷، ۲۴

سُعد، ۴۰، ۴۱

سفیان بن عینه، ۷۰

سلام بن مسکین آزدي بصری، ۲۱

سلم بن احوز مازنی تمیمی، ۷۸، ۸۸

سلیمان، ۳۲، ۶۰، ۷۶

سمرقند، ۳۹، ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۰

سنان اعرابی سلمی، ۵۲

سنّی، ۷۱

سیف مازنی، ۲۱

ش

شام، ۴۵، ۴۷، ۵۱

شهرستانی، ۸، ۳۲، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۹

شیرازی، ۸

شیعه، ۲۷، ۴۸، ۵۰

شیعیان، ۱۳، ۲۸، ۲۹

ص

صفین، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶

ط

طالقان، ۴۲

طبری، ۸، ۲۰، ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۷،

۸۷، ۷۸

طلحه، ۱۵، ۲۲

ع

عاصم، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۱

عاصم بن عبدالله هلالی، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۶۵

عامر بن قشیر خجندی، ۴۰

عایشه، ۲۲

عبّاسی، ۳۱

عبّاسیان، ۵۰، ۶۷

عبدالجبّار عدوی، ۶۲

عبدالرحمن بن نعیم غامدی، ۵۱

عبدالسلام بن صالح قرشی

عبدالعزیز دوری، ۹

عبدالله بن بسطام، ۴۱

عبدالله بن عمر، ۲۱، ۲۴، ۲۵

عبدالله بن عمر بن خطّاب، ۲۱

عبدالله بن عمر بن عبدالعزيز، ٥٧

عبدالله بن مبارك، ٧١

عبدربه بن سيسن، ٧٩

عثمان، ١٦، ١٩، ٢٠، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٨، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨

عثمان بن عفان، ١٣، ١٤، ٢١

عثمان بن عفان، ٢٥

عجم، ٣٩، ٩٢

عراق، ٣٤، ٣٩، ٤٧، ٥٠

عرب، ٤٠، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٧

عربيان، ٦٦، ٦٧، ٦٩

علويان، ٥٠، ٥١

ص: ٩٩

علی، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۷۲، ۷۸، ۸۹

علی بن ابی طالب، ۲۴

علی بن حسن بن شقیق مروزی، ۷۱

علی بن خشرم مروزی، ۲۴

عمّان، ۹

عمر، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۷۱

عمران بن حُصین، ۱۷، ۱۸

عمران بن فضل ازدی، ۶۲

عمیره بن سعد شیبانی، ۴۰

عیسی بن مریم، ۷۸

غ

غیلان دمشقی، ۸۹

غیلان دمشقی قدری، ۸۳

ف

فاراب، ۵۵، ۵۶

فاریاب، ۴۲

فرغانه، ۵۵

فلسطین، ۲۳، ۵۴، ۸۳

ق

قاسم شیبانی، ۴۰

قبایل عرب، ۶۴

قَدْر، ۷، ۳۰، ۳۸، ۴۹، ۸۲، ۸۳، ۸۶

قدریه، ۸۱، ۸۶، ۸۷

قَدْرِیها، ۸۸

قرآن، ۲۴، ۴۰، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۸۹

قضاعه، ۴۹

قَنَسْرین، ۵۴

قیسیان، ۴۲

ک

کافر، ۱۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹

کرمانی، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸

کش، ۲۵، ۵۱، ۵۵، ۶۳

کفر، ۱۳، ۲۷، ۳۱، ۳۸، ۴۱، ۷۹، ۸۰، ۸۷

کمیت، ۵۰

کمیت بن زید اسدی کوفی، ۴۸

کورصول ترکی، ۵۴

کوفه، ۴۹، ۵۱، ۷۵، ۷۶

ل

لیدبن اعصم، ۸۱

م

ماوراءالنهر، ٤٠

مجبشربن مزاحم سلمى، ٤٠

محمّد، ٢٧، ٥٤

محمّدبن ثابت، ٧٢

محمّدبن حارث، ٥٧

محمّدبن مسلمة، ١٥، ١٦، ٢٤

مدائنى، ٧٨

مذهب اشعرى، ٧٧

مرجئه، ٧، ٩، ١٣، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٤٦، ٧٠، ٧١، ٨٦، ٩١

مرجئه جبريه، ٤٩، ٨٧

ص: ١٠٠

مرجئه جبریه، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۸۸، ۹۱، ۹۲

مرجئه جبریه، ۹۳

مرجئه ناب، ۳۵، ۳۸، ۷۹، ۸۰

مرو، ۸، ۲۴، ۲۸، ۳۱، ۴۲، ۴۸، ۵۸، ۶۸، ۷۲

مروان بن محمد، ۵۸

مرو رُوذ، ۵۱

مرو شاهجان، ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۷

مسروق، ۲۴

مسعودی، ۸

مسلم، ۷، ۱۳، ۱۹

مسلمانان، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۶۱

مسلمانان عرب، ۹۲

مسیحیت، ۸۰

مشركان، ۲۲، ۳۶، ۵۲، ۶۱

مضریان، ۵۱، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹

مضریه، ۶۲، ۷۸

معاویه، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۳

معاویه بن ابی سفیان، ۲۲

معتزله، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۹

مغیره بن شعبه جهضمی و معاذ بن جبله، ۶۰

مقاتل بن حیان، ۶۱

مقاتل بن حیان نبطی، ۷۸

مقاتل بن حیان نبطی بلخی، ۶۰

مقاتل بن سلیمان، ۳۱، ۳۲

مقاتل بن سلیمان بلخی، ۶۰

منصور، ۵۶

موالی، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸

موالی (وابستگان)، ۹۲

مهاجران، ۱۶، ۲۲

ن

نجد، ۴۹

نُخد، ۴۲

نصر، ۳۲، ۴۶، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۸

نصرین سیار، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۶۵

نصرین سیار لیشی، ۳۲، ۵۴، ۶۴، ۶۸، ۷۸، ۸۸

نصرین مزاحم، ۲۳

نھاوند، ۷۷

نیشابور، ۴۲، ۵۱، ۶۲، ۶۸، ۶۹

و

وابستگان خراسان، ۹۲

وَرَعَسْر، ٥٢

وَكَيْع بن جَرَّاح رُوسِي، ٢٤

وَلِيد بن عُقْبَه، ١٩، ٢٠

٥

هَرَوِي، ٧٠

هَانِي، ٤٠، ٤١

ص: ١٠١

هذليته، ٨٩

هشام بن عبدالملك، ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٧، ٧٦

هشيم، ٥٢

هشيم شيباني، ٥٢

ي

يحيى بن اكثم تميمي مروزي، ٧٢

يحيى بن حصين بجلي، ١٤

يحيى بن نعيم شيباني، ٥١

يزيد بن عبدالملك، ٣٩، ٥٨

يزيد بن مهلب، ٣٩

يزيد بن وليد بن عبدالملك، ٥٦، ٧٧

يزيد نحوي، ٦٢

يمن، ٢٢، ٢٣، ٦٠

يمني، ٥٦، ٥٩

يمنيان، ٥١، ٥٦، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٩

يمنيه، ٧٨، ٧٩

يهوديت، ٨٠

ص: ١٠٢

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

